

روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان

درسهای قیام مسکو

در بارهٔ تحریم

درسهای انقلاب

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۲/۰۹/۰۸ (۲۹/۱۱/۲۰۰۳ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@tele2.se

صفحه	فهرست
۳	۱- روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان
۳	* نامه سرگشاده به کمیته مرکزی و رفقائی که در ده کار میکنند
۷	* سازمانده شهرستان
۱۲	۲- درسهای قیام مسکو
۱۹	۳- در باره تحریم
۲۶	۴- درسهای انقلاب
۳۱	۵- زیرنویس ها
۳۲	۶- توضیحات

اهمیت عظیم جنبش دهقانان در انقلاب دموکراتیکی که روسیه اکنون میگذراند بارها در تمام مطبوعات سوسیال دموکراتیک تشریح شده است. بطوریکه میدانیم کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، در باره این موضوع قطعنامه مخصوصی صادر نمود تا چگونگی فعالیت تمام حزب پرولتاریای آگاه را نسبت به جنبش فعلی دهقانان با دقت بیشتری تعیین نموده و این فعالیت را متحد کند. با وجود آنکه این قطعنامه از پیش تهیه شده بود (طرح اول آن در شماره یازدهم «وپریود» مورخه ۱۰ (۲۳) مارس سال جاری درج شده بود(۱*))، با وجود آنکه این قطعنامه بتوسط کنگره حزب دقیقاً تنظیم شده و کنگره هم کوشیده بود نظریاتی را بیان نماید که در تمام سوسیال دموکراسی روسیه تثبیت شده است، معهداً این قطعنامه موجب حیرت یک عده از رفقای شد که در روسیه مشغول کارند. کمیته ساراتف باتفاق آراء این قطعنامه را ناپذیرا شناخت (رجوع شود به شماره ۱۰ «پرولتاریا»). متأسفانه پیشنهادی که در آنموقع برای کسب توضیحاتی در باره این تصمیم از طرف ما شده بود هنوز عملی نشده است. ما همینقدر میدانیم که کمیته ساراتف قطعنامه ارضی کنفرانس نو ایسکرائیها را نیز ناپذیرا شناخته است - بنابراین آنچه که باعث عدم رضایت وی میباشد همانچیزی است که وجه مشترک میان هر دو قطعنامه است نه آنچه که وجه تمایز میان آنها است.

مدرک جدید این موضوع نامه ایست که از طرف یکی از رفقای مسکو بدست ما رسیده (و در اوراقی با چاپ ژلاتینی منتشر شده است). متن این نامه را تماماً چاپ میکنیم:

نامه سرگشاده به کمیته مرکزی و رفقای که در ده کار میکنند

رفقا! تشکیلات ولایتی کمیته مسکو مستقیماً در بین دهقانان دست بکار شده است. کمی تجربه سازمانی در اینقبیل کارها، شرایط مخصوص دهات استان مرکز ما و همچنین عدم وضوح کامل دستورات قطعنامه های کنگره سوم درباره این موضوع و فقدان تقریباً کامل نشریات مربوط به کار در بین دهقانان، اعم از جراید یا مطبوعات عمومی، ما را مجبور میکند به کمیته مرکزی مراجعه و تقاضا کنیم دستورات مشروحاتی برای ما بفرستد که هم واجد جنبه اصولی باشد و هم واجد جنبه عملی و از شما رفقای همکار خود هم خواهش میکنیم ما را با آن اطلاعات عملی که

اثر تجربه خود تحصیل نموده اید آشنا سازید.

لازم میدانیم شما را هم از حیرتی که از قرائت قطعنامه کنگره سوم «در باره روش نسبت به جنبش دهقانان» بما دست داد و نیز از آن نقشه تشکیلاتی که ما خود اکنون در ده شروع به عملی نمودن آن نموده ایم مطلع سازیم.

«ماده آ» در بین قشرهای وسیع مردم تبلیغ شود که سوسیال دموکراسی وظیفه خود می شمرد از کلیه اقدامات انقلابی دهقانان که میتواند موجب بهبود وضعیت آنان شود و حتی از ضبط زمینهای ملاکین، املاک دولتی، موقوفات کلیساها و دیرها و املاک سلطنتی نیز بجدی ترین طرز پشٹییبانی کند». (از قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه).

در این ماده قبل از همه واضح نیست که سازمانهای حزبی چگونه بکار تبلیغ خواهند پرداخت و باید پردازند. کار تبلیغ قبل از همه مستلزم سازمانی است که بکسانیکه میخواهند آنها را مورد تبلیغ قرار دهند نزدیک باشد. این موضوع که آیا این سازمان از کمیته های پرولتاریای روستا متشکل خواهد بود یا اینکه استفاده از طرق دیگر سازمانی نیز خواه برای تبلیغ شفاهی و خواه برای تبلیغ کتبی ممکن است – همچنان حل نشده مانده است.

عین همین را نیز میتوان در باره وعده پشٹییبانی جدی گفت. پشٹییبانی و آنهم پشٹییبانی جدی فقط در صورت وجود سازمان در محل ها ممکن است. مسئله «پشٹییبانی جدی» بطور کلی بنظر ما فوق العاده مبهم می آید. آیا سوسیال دموکراسی میتواند از ضبط آن زمینهای ملاکین که با کمک ماشین و شیوه عالی زراعت و غیره حداکثر بهره برداری از آنها میشود پشٹییبانی نماید؟ انتقال این زمینها بدست مالکین خرده بورژوا، هر اندازه هم که بهبود وضع زندگی آنان مسئله مهمی باشد، از نقطه نظر تکامل سرمایه داری این نوع اقتصاد، گامی است به پس. و ما که سوسیال دموکرات مانده ایم، بعقیده ما میبایست در ماده مربوط به «پشٹییبانی» اینطور قید میکردیم: «اگر ضبط این زمینها و واگذاری آنها بمالکیت دهقانان (خرده بورژوا) شکل عالی تر تکامل این نوع اقتصاد را در این اراضی تأمین نماید».

سپس قدری دورتر گفته میشود:

«ماده د» کوشش برای ایجاد سازمان مستقل پرولتاریای روستا، در هم آمیختن این پرولتاریا با پرولتاریای شهری در زیر لوای حزب سوسیال دموکرات و وارد نمودن نمایندگان این پرولتاریا به کمیته های دهقانان».

قسمت آخر این ماده شک و تردیدهائی تولید میکند. مطلب اینجاست که سازمانهای بورژوا

دموکراتیک از قبیل «اتحادیه دهقانان» و سازمانهای ارتجاعی اوتوییک از قبیل سوسیال – رولوسیونرها، هم عناصر بورژوازی دهقانان و هم عناصر پرولتاریائی آنها را زیر لوای خود متشکل مینمایند. ما با وارد کردن نمایندگان سازمانهای پرولتاریای روستای خود به چنین کمیته های «دهقانی»، خودمان برضد نظر خود در باره bloc و غیره رفتار خواهیم کرد.

این قسمت هم بنظر ما محتاج باصطلاح و آنهم اصلاح بسیار قابل ملاحظه می باشد. این است شمه ای از تذکرات کلی ما درباره قطعنامه های کنگره سوم. مطلوب بود این مراتب هر چه زودتر و حتی المقدور مفصل تر مورد بررسی قرار گیرد.

و اما، در مورد نقشه ایجاد سازمان «روستائی» در تشکیلات ولایتی ما، باید متذکر شد که ما مجبوریم در شرایطی کار کنیم که قطعنامه های کنگره سوم کاملاً در باره آنها سکوت اختیار کرده اند. قبل از همه باید متذکر گردید که منطقه فعالیت ما – استان مسکو و بخشهایی که از استان های دیگر با آن همجواریند – اکثراً صنعتی و رشد صنایع یدی از لحاظ نسبی در آنجا ضعیف است و کسانیکه منحصراً بکشاورزی مشغولند قسمت کوچکی را تشکیل میدهند. در ردیف مانوفاکتورهای عظیم دارای ۱۰-۱۵ هزار کارگر، فابریک های کوچک دارای ۵۰۰-۱۰۰۰ کارگر نیز وجود دارند که در قراء و دهات دورافتاده پراکنده هستند. چنین بنظر میرسد که سوسیال دموکراسی با چنین شرایطی در اینجا زمینه بسیار مناسبی برای خود پیدا خواهد کرد، ولی عمل نشان داد که این قبیل زمینه های پا در هوا تاب کوچکترین نسیم انتقاد را ندارد. اکثریت عمده «پرولتاریای» ما، با وجود آنکه اکنون ۴۰-۵۰ سال از عمر بعضی از فابریکها میگذرد، هنوز از زمین دست نکشیده اند. «روستا» هنوز طوری پرولتاریا را در چنگ خود دارد که هیچیک از آن زمینه های روحی و غیره که در جریان کار دسته جمعی در پرولتاریای «خالص» بوجود می آید در پرولتاریای ما بحد کمال نرسیده است. اقتصاد زراعتی «پرولتارهای» ما یک نوع شکل های دو رگه بخود میگیرد. کارگر بافنده فابریک برای زراعت قطعه زمین خود مزدور اجیر میکند. در همین قطعه زمین هم زن او (در صورتیکه در فابریک کار نکند)، بچه های او، پیرمردان و معلولین کار میکنند و خود او نیز وقتی پیر یا معلول شد و یا در اثر تند خوئی و یا در نتیجه مورد اعتماد نبودن از کار اخراج شد در آن کار خواهد کرد. به چنین «پرولتارهایی» مشکل است نام پرولتار اطلاق نمود. اینها از لحاظ وضعیت اقتصادی خود، بینوا و از لحاظ ایدئولوژی – خرده بورژوا هستند. اینها نادان و محافظه کارند. از بین آنها عناصری را برای «باندهای سیاه» اجیر میکنند. ولی ذهن آنها هم در این اواخر رفته رفته روشن میشود. ما از طریق ارتباط پرولتاریای «خالص»

با این توده جاهل، آنها را از خواب دیرین بیدار میکنیم و موفقیت هم داریم. این ارتباط رو به افزایش است، در پاره ای از نقاط محکم میشود، بینوایان زیر نفوذ ما می آیند، چه در فابریک ها و چه در دهات ایدئولوژی ما را درک میکنند. و عقیده ما براینست که ایجاد تشکیلات در بین پرولتاریای نا«خالص» مغایر با اصول نخواهد بود. ما محیط دیگری نداریم و اگر تعصب بخرج دهیم و فقط به متشکل ساختن «پرولتاریای» روستا مشغول باشیم، آنوقت مجبور خواهیم بود سازمان خود و سازمانهای مجاور خود را منحل سازیم، ما میدانیم که مبارزه علیه عطش ضبط اراضی قابل زرع و غیره که ملاکین آنها را ترک کرده اند یا زمینهایی که کشیشان لباده پوش نتوانسته اند بطور باید و شاید از آنها بهره برداری نمایند برای ما مشکل خواهد بود. ما میدانیم دموکراسی بورژوازی از فراکسیون «سلطنت طلبان دموکرات» گرفته (این فراکسیون در بخش روزا وجود دارد) تا اتحادیه «دهقانان»، برای نفوذ در بین «بینوایان» علیه ما مبارزه خواهد کرد ولی ما دومیها را برضد اولیها مسلح خواهیم کرد. ما از تمام نیروهای سوسیال دموکرات در شهرستان، خواه روشنفکران و خواه کارگران پرولتاریا بمنظور تشکیل کمیته های سوسیال دموکرات از میان «بینوایان» و تحکیم این کمیته ها استفاده خواهیم کرد. و این کار را هم طبق نقشه زیرین عملی خواهیم نمود. در هر یک از شهرهای بخش یا مرکز بزرگ صنعتی از گروه های وابسته به تشکیلات شهرستان یک کمیته بخش تشکیل خواهیم داد. کمیته بخش، علاوه بر فابریک ها و کارخانه های ناحیه خود، کمیته هایی نیز از «دهقانان» تشکیل خواهد داد. تعداد افراد این کمیته ها از نقطه نظر مراعات پنهانکاری نباید زیاد باشد و اعضاء آنها را دهقانان بینوائی تشکیل خواهند داد که روحیه انقلابی و استعداد آنان از همه بیشتر باشد. در جائیکه هم فابریک وجود دارد و هم دهقان باید آنها را در یک کمیته متشکل از گروه فرعی مجتمع نمود.

این کمیته قبل از هر چیز باید بطور روشن و دقیق از شرایط محیط آگاه باشد از اینقرار: الف _ مناسبات ارضی: (۱) سهم دهقانان، اجاره، شکل مالکیت (اشتراکی _ خانوادگی و غیره). (۲) زمینهای اطراف: (آ) متعلق به چه کسانیست؛ (ب) مساحت آنها؛ (ج) مناسبات دهقانان با این زمینها؛ (د) شرایط استفاده از این زمینها؛ (۱) بیگاری (۲) مال الاجاره کمرشکن از هر «قطعه زمین» و غیره، (ه) مقدار قرض دهقانان به کولاکها، ملاکان و سایرین. (ب) باج، مالیات، میزان مالیات ارضی از زمینهای دهقانی و اربابی. (ج) کارهای فرعی موسمی و یدی، شناسنامه، وجود کار در زمستان و غیره. (د) فابریکها و کارخانه های محلی: شرایط کار در آنها؛ (۱) دستمزد؛ (۲) روز کار؛ (۳) طرز رفتار کارفرمایان؛ (۴) شرایط مسکن و غیره. (ه) مقامات اداری، رؤسای

زمستواها، بخشدار، کدخدا، منشی، قاضی محل، مستحفظ، کشیش. و) مجلس زمستوا: منتخبین دهقانان، کارکنان زمستوا: آموزگار، پزشک، کتابخانه، آموزشگاه، قهوه خانه ح) انجمن های محلی: اعضاء آنها و طرز اداره امور. ط) سازمان ها: «اتحادیه دهقانان». سوسیال رولوسیونرها، سوسیال دموکراتها.

کمیته دهقانی سوسیال دموکرات پس از آشنائی با این مراتب موظف است تصمیماتی را که در نتیجه پیدایش اوضاع غیر عادی لازم میگردد، از جلسات دهقانان بگذارند. در عین حال این کمیته در بین توده نیز جدا به تبلیغ و ترویج عقاید سوسیال دموکراسی خواهد پرداخت، محفل، مجالس سیار و میتینگ تشکیل میدهد، اوراق و مطبوعات منتشر مینماید، برای صندوق حزب پول جمع آوری میکند و از طریق گروه بخش ارتباط خود را با تشکیلات شهرستان حفظ مینماید. اگر ما موفق به تأسیس یک رشته کمیته هائی از این قبیل بشویم، آنوقت موفقیت سوسیال دموکراسی تأمین خواهد بود.

سازمانده شهرستان.

بخودی خود واضحست که ما این وظیفه را بعهده نخواهیم گرفت که در مورد جزئیات اموریکه این رفیق از آنها صحبت میکند دستورهای عملی بدهیم: این وظیفه کارکنان محل و وظیفه مرکزست که در روسیه کارهای عملی را رهبری میکند. ما میخواستیم از نامه پرمضمون رفیق مسکوئی برای توضیح قطعنامه کنگره سوم و وظائف مبرم حزب بطورکلی استفاده کنیم. از روی این نامه معلوم میشود که سوء تفاهمات ناشیه از قطعنامه کنگره سوم فقط قسمتی معلول شک و تردیدهای تئوریک است. منبع دیگر آنها مسئله جدیدیست که سابقاً وجود نداشت و آن چگونگی روابط میان «کمیته های انقلابی دهقانان» و «کمیته های سوسیال دموکراتی» است که بین دهقانان بکار مشغولند. خود طرح این مسئله اخیر نشانه پیشرفت قابل ملاحظه فعالیت سوسیال دموکراتیک در بین دهقانان است. اکنون دیگر مسائل بالنسبه دقیقی در زمره مسائل روز قرار گرفته است که معلول حوائج عملی کار تبلیغات «در ده» یعنی تبلیغاتست که رو به استحکام میرود و شکلهای محکم و دائمی بخود میگیرد. نویسنده نامه کراراً این نکته را فراموش میکند که وقتی قطعنامه کنگره را بعلت باصطلاح عدم وضوح آن مورد سرزنش قرار میدهد در حقیقت جویای جواب مسئله ایست که کنگره حزب آنرا مطرح نکرده و نمیتوانست هم مطرح کند.

مثلاً عقیده نویسنده در باره اینکه هم تبلیغ عقاید ما و هم پشتیبانی از جنبش دهقانان «فقط» در صورت وجود سازمان در محلها امکان پذیراست، چندان صحیح نیست. بدیهی است که بودن چنین سازمانهایی مطلوب و در صورت توسعه کار ضروریست، ولی کار مزبور حتی در جایی هم که چنین سازمانهایی وجود ندارد ممکن و ضروریست. ما در تمام فعالیت خود، حتی در مواردی هم که فقط با پرولتاریای شهر سروکار داریم، باید موضوع دهقانان را از نظر دور نکنیم و اظهاری را که تمام حزب پرولتاریای آگاه بتوسط کنگره سوم کرده است حاکی از اینکه: ما از قیام دهقانان پشتیبانی میکنیم، در همه جا منتشر سازیم. دهقانان باید از طریق مطبوعات و بتوسط کارگران و سازمانهای مخصوص و غیره از این موضوع آگاهی حاصل نمایند. دهقانان باید بدانند که پرولتاریای سوسیال دموکرات، در این پشتیبانی خود از هیچگونه ضبط زمین (یعنی سلب مالکیت بلاعوض از مالکین) خودداری نخواهد کرد.

نویسنده نامه در اینجا یک مسئله تئوریک مطرح مینماید و آن اینکه: آیا نباید در این مورد شرط مخصوصی حاکی از سلب مالکیت در مورد املاک بزرگ و واگذاری آن «بمالکیت دهقانان خرده بورژوا» قائل شد. ولی نویسنده، با پیشنهاد این شرط، بطور خودسرانه دایره مفهوم قطعنامه کنگره سوم را محدود مینماید. در قطعنامه کلمه ای هم در این باره گفته نمیشود که حزب سوسیال دموکرات موظف است از واگذاری زمینهای ضبط شده بویژه بمالکین خرده بورژوا پشتیبانی نماید. در قطعنامه گفته میشود: ما «حتی از ضبط» یعنی حتی از ضبط بلاعوض نیز پشتیبانی خواهیم کرد ولی اینموضوع که املاک ضبط شده به کی واگذار شود بهیچوجه در قطعنامه تصریح نشده است. علت مفتوح گذاردن این مسئله هم اتفاقی نیست: از مقالات روزنامه «وپریود» (شماره های ۱۱، ۱۲، ۱۵) (۲*) معلوم میگردد که حل قبلی این مسئله غیر عقلانی شمرده شده است. مثلاً در آنجا به این موضوع اشاره شده است که سوسیال دموکراسی در شرایط جمهوری دموکراتیک نمیتواند هیچگونه قیدی را در باره ملی کردن اراضی بپذیرد و آزادی عمل خود را از دست بدهد.

در حقیقت هم برخلاف سوسیالیست - رولوسیونرهای خرده بورژوا، موضوعیکه اکنون برای ما حائز نهایت اهمیت است جنبه انقلابی دموکراتیک قیام های دهقانان و سازمان خاص پرولتاریای روستا بصورت حزب طبقاتی است. اصل مطلب اکنون در آگاهی دهقانان بلزوم در هم شکستن انقلابی نظم کهن و عملی نمودن آنست نه تنظیم طرحهای خیالی در باره «تجدید تقسیم بندی زمین» یا ملی کردن اراضی. بهمین جهت است که سوسیالیست - رولوسیونرها روی «اجتماعی

کردن» و غیره اصرار می‌ورزند ولی ما روی کمیته های انقلابی دهقانان: ما می‌گوئیم: بدون وجود این کمیته ها هرگونه اصلاحاتی در حکم هیچ است. با وجود این کمیته ها و با اتکاء به آنها پیروزی قیام دهقانان امکان پذیر است.

ما باید با تمام وسائل از قیام دهقانان و حتی از ضبط اراضی پشتیبانی نمائیم، - ولی این بهیچوجه بمعنای پشتیبانی از هرگونه طرح های خیالی خرده بورژواآبانه نیست. مادامکه جنبش دهقانان جنبه انقلابی و دموکراتیک دارد ما از آن پشتیبانی می‌کنیم. ولی وقتی که این جنبش جنبه ارتجاعی و ضد پرولتاریائی بخود بگیرد، برای مبارزه برضد آن آماده می‌شویم (فوراً و بی درنگ آماده می‌شویم). تمام جان کلام مارکسیسم در این قضیه دوجانبه است و فقط اشخاصی میتوانند آنرا ساده کرده یا بصورت یک قضیه واحد و بسیط در آورند که مارکسیسم را درک نمی کنند.

مثال مشخصی را در نظر می‌گیریم. فرض کنیم که قیام دهقانان پیروز گردید. کمیته های انقلابی دهقانان و حکومت انقلابی موقت (که قسمتی از اتکاء آن همانا بر این کمیته هاست) میتواند املاک بزرگ را هر طور که میخواهد ضبط نماید. ما، همانطور که گفتیم، هوادار ضبط املاکیم. ولی آیا این زمین های ضبط شده را توصیه می‌کنیم به چه کسانی واگذار نمایند؟ اینجا ما آزادی عمل را برای خود حفظ می‌کنیم و هرگز هم با اظهاراتی شبیه به اظهاراتی که نویسنده نامه از روی بی احتیاطی پیشنهاد مینماید، این آزادی عمل را از دست نخواهیم داد. نویسنده فراموش کرده است که در همان قطعه نامه کنگره سوم اولاً از «مفتح ساختن مضمون انقلابی دموکراتیک جنبش دهقانان از هر گونه مخلوط های ارتجاعی» صحبت میشود و ثانیاً از لزوم ایجاد «سازمان مستقل پرولتاریای روستا در هر مورد و در هر شرایطی»، اینست دستورهای ما. مخلوط های ارتجاعی همیشه در جنبش دهقانان وجود خواهد داشت و ما از پیش بر ضد آن اعلام جنگ می‌کنیم. تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی بین پرولتاریای روستا و بورژوازی دهقانی امریست اجتناب ناپذیر و ما از پیش آنرا آشکار مینمائیم و توضیح میدهیم و بر روی این زمینه برای مبارزه آماده می‌شویم. یکی از انگیزه های این مبارزه به احتیاط زیاد ممکن است این موضوع باشد که: زمین های ضبط شده به کی و چگونه واگذار شود؟ و ما این موضوع را پرده پوشی نمی‌کنیم، وعده تقسیم بالتساوی و «اجتماعی کردن» و غیره نمیدهیم، بلکه می‌گوئیم: آنجا ما باز هم مبارزه خواهیم کرد، مجدداً مبارزه خواهیم کرد، در عرصه جدید و به اتفاق متفقین دیگری مبارزه خواهیم کرد: آنجا ما بدون شک به اتفاق پرولتاریای روستا و تمام طبقه کارگر بر ضد بورژوازی دهقانی

مبارزه خواهیم کرد. در عمل این موضوع ممکن است هم بصورت انتقال زمین بدست طبقه دهقانان خرده مالک باشد - در جاهائیکه مالکیت بزرگ اسارت آمیز سرواژ حکمفرماست و هنوز شرایط مادی تولید بزرگ سوسیالیستی موجود نیست - و هم بصورت ملی کردن - در صورت پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک - و هم بصورت انتقال املاک بزرگ سرمایه داران به جمعیت های کارگران، زیرا ما پس از انجام انقلاب دموکراتیک بلافاصله و درست بمیزان نیروی خود که نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل باشد انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود. ما هوادار انقلاب پی در پی هستیم. ما در نیمه راه توقف نخواهیم کرد. اگر ما هم اکنون و بلادرنگ وعده هرگونه «اجتماعی کردن» نمیدهیم همانا بعثت آنستکه از شرایط واقعی این قضیه آگاهیم و آنرا پرده پوشی نمیکنیم بلکه مبارزه طبقاتی جدید را که در اعماق توده دهقانی در حال نضج است افشاء میسازیم.

ما ابتدا تا آخرین لحظه و با تمام وسائل تا ضبط اراضی - از دهقانان بطور کلی، در مقابل ملاکان پشتیبانی میکنیم ولی بعد (و حتی بعد هم نه بلکه در عین حال) از پرولتاریا در مقابل دهقانان بطور کلی پشتیبانی خواهیم نمود. در حال حاضر حساب کردن ترکیب قوای که «فردای» انقلاب (دموکراتیک) درون توده دهقانی وجود خواهد داشت تخیلی پوچ است. ما بدون اینکه دچار ماجراجویی شده، بدون اینکه بوجدان علمی خود خیانت نموده باشیم و بدون اینکه در تقلای کسب وجهه سطحی باشیم، فقط یک چیز میتوانیم بگوئیم و میگوئیم: ما با تمام نیروی خویش به تمام دهقانان در انجام انقلاب دموکراتیک کمک خواهیم کرد تا بدینوسیله انتقال هر چه سریعتر به وظیفه جدید و عالیتر یعنی انقلاب سوسیالیستی برای ما یعنی حزب پرولتاریا آسانتر گردد. ما وعده هیچگونه هم آهنگی، هیچگونه مساوات و هیچگونه «اجتماعی کردنی» را پس از پیروزی قیام فعلی دهقانان نمیدهیم، - برعکس، مبارزه جدید، عدم مساوات جدید و انقلاب جدیدی را «وعده میدهیم» که همانا در راه آن هم مجاهدت میکنیم. «شیرینی» آموزش ما از قصه های سوسیالیست - رولوسیونرها کمتر است ولی هر کس میخواهد فقط شیرینی به او بخوراند بگذار بطرف سوسیالیست رولوسیونرها برود: ما به این اشخاص خواهیم گفت: بفرمائید، راه باز و جاده دراز.

این نظر مارکسیستی بعقیده ما موضوع کمیته ها را هم حل میکند. بعقیده ما کمیته های دهقانی سوسیال دموکرات نباید وجود داشته باشد زیرا اگر سوسیال دموکرات است پس فقط دهقانی نیست: اگر دهقانی است پس صد در صد پرولتاریائی و سوسیال دموکرات نیست. بسیاری کسانیکه

طالب مخلوط کردن این دو موضوع هستند، ما از آنها نیستیم، ما در هر جا که ممکن باشد کوشش خواهیم کرد کمیته های خود، یعنی کمیته های حزب کارگر سوسیال دموکرات را تشکیل دهیم. در آنها، هم دهقانان، هم بی نوایان، هم روشنفکران، هم فاحشه ها (چندی پیش یکی از کارگران در نامه خود از ما سؤال کرد چرا در بین فواحش تبلیغ نمیشود)، هم سربازان، هم آموزگاران، هم کارگران، _ خلاصه تمام سوسیال دموکراتها و فقط سوسیال دموکراتها داخل خواهند شد. این کمیته ها تمام کارهای سوسیال دموکراتیک را با تمام عمق و وسعت آن انجام خواهند داد ولی در عین حال سعی خواهند کرد بخصوص و بطور ویژه ای پرولتاریای روستا را متشکل سازند زیرا سوسیال دموکراسی حزب طبقاتی پرولتاریاست. تصور آنکه تشکل پرولتاریائی که ذهنش هنوز کاملاً از بقایای ایدئولوژی کهن پاک نشده است عمل «غیر اصولی» است، خود گمراهی عظیمی است و ما مایلیم فکر کنیم قسمت هائی از نامه که به این موضوع مربوط است فقط مبنی بر یک سوء تفاهم ساده میباشد. پرولتاریای شهری و صنعتی ناگزیر هسته اصلی حزب کارگر سوسیال دموکرات ما خواهد بود ولی همانطور که در برنامه ما حاکمیت ما باید تمام زحمتکشان و استثمار شوندهگان و بدون استثناء همه را اعم از پیشه وران، بی نوایان، گدایان، نوکرها، ولگردان و فاحشه ها به آن جلب کرده در تنویر افکار آنها بکوشیم و متشکلشان سازیم و البته بدیهی است با این شرط لازم و حتمی که آنها بسوسیال دموکراسی بگردند نه سوسیال دموکراسی به آنها، آنها نظر پرولتاریا را بپذیرند نه پرولتاریا نظر آنها را.

خواننده سؤال خواهد کرد پس با این وصف دیگر کمیته های انقلابی دهقانان چه ضرورتی دارد؟ آیا وجود آنها دیگر لازم نیست؟ چرا لازم است. آرمان ما: ایجاد کمیته های صرفاً سوسیال دموکرات در تمام دهات و بعداً ائتلاف آنها با تمام عناصر انقلابی دموکرات و گروهها و محافل دهقانی برای ایجاد کمیته های انقلابی است. این کاملاً با استقلال حزب کارگر سوسیال دموکرات در شهر و اتحاد آن با تمام دموکراتهای انقلابی بمنظور قیام، مطابقت مینماید. ما پشتیبان قیام دهقانان هستیم. ما بی چون و چرا با اختلاط و امتزاج عناصر طبقاتی ناهمگون و احزاب ناهمگون مخالفیم. ما میخواهیم سوسیال دموکراسی، تمام دموکراتهای انقلابی را بسوی قیام سوق دهد، بتمام آنها کمک کند متشکل شوند و دوش بدوش آنها ولی بدون اختلاط و امتزاج با آنان در باریکاردهای شهرها و بر ضد ملاکان و پلیس در دهات گام بر دارد.

زنده باد قیام شهری و روستائی بر ضد حکومت مطلقه! زنده باد سوسیال دموکراسی انقلابی، پیشتاز قیام دموکراسی انقلابی در انقلاب حاضر!

در شماره ۱۶ روزنامه «پرولتاری» مورخه
۱۴ (۱) سپتامبر سال ۱۹۰۵ بچاپ رسید.

درسهای قیام مسکو

کتاب «مسکو در دسامبر سال ۱۹۰۵» (مسکو - ۱۹۰۶) فوق العاده بموقع از چاپ خارج شد. فرا گرفتن تجربه قیام دسامبر - وظیفه حیاتی حزب کارگر است. متأسفانه این کتاب بمثابه کوزه عسلی است باضافه یک قاشق قطران. مدارکش با وجود ناقص بودن بسیار جالب توجهست ولی نتیجه گیری هایش بی اندازه بی سروته و بی اندازه مبتذل است. در باره این نتیجه گیری ها ما در جای خود بخصوص صحبت خواهیم کرد(۳*) و اکنون بموضوع سیاسی روز یعنی بدرسهای قیام مسکو میپردازیم.

شکل عمده جنبش در مسکو اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات بود. اکثریت عظیم توده کارگر فقط در این شکلهای مبارزه شرکت فعال داشت - ولی همانا جنبش دسامبر مسکو برای العین نشان داد که دوران اعتصاب همگانی، بمثابه شکل مستقل و عمده مبارزه، سپری شده است و جنبش با نیروئی خودبخود و مقاومت ناپذیر این دایره محدود را میشکند و شکل عالی تر مبارزه یعنی قیام را بوجود می آورد.

تمام احزاب انقلابی و تمام اتحادیه های مسکو وقتی اعلام اعتصاب کردند، از ناگزیر بودن تبدیل این اعتصاب به قیام آگاهی داشته و حتی آنرا احساس میکردند. در ۶ دسامبر از طرف شورای نمایندگان کارگران مقرر شد «برای تبدیل اعتصاب به قیام مسلحانه مجاهدت بعمل آید». ولی در واقع، هیچیک از سازمانها برای این کار حاضر نبودند و حتی شورای موتلفه گروه های مجاهد(۱۲۹) (در ۹ دسامبر!) از قیام مثل یک موضوع مربوط به آینده دور صحبت میکرد و بالنتیجه مبارزه کوچه ای بدون رهبری آنها و بدون اینکه آنها در آن شرکت داشته باشند جریان داشت. سازمانها از رشد و توسعه دامنه جنبش عقب ماندند.

اعتصاب تدریجاً به قیام بدل می شد و علت آن هم مقدم بر همه فشار شرایط عینی بود که بعد از اکتبر بوجود آمده بود. حکومت را دیگر نمیشد با یک اعتصاب همگانی غافگیر کرد زیرا این حکومت دیگر یک نیروی ضد انقلاب آماده برای عملیات جنگی تشکیل داده بود. هم سیر

عمومی انقلاب روس پس از اکتبر و هم توالی منظم حوادث در مسکو در روزهای دسامبر، تأیید شگرفی بود بر صحت یکی از احکام عمیق مارکس حاکی از اینکه: انقلاب، ضمن پیشروی خود، یک ضد انقلاب بهمفشرده و محکمی بوجود می آورد یعنی دشمن را مجبور میکند بوسائل تدافعی بیش از پیش شدیدی متوسل شود و بدینطریق وسائل بیش از پیش نیرومندی برای حمله تهیه مینماید.

هفتم و هشتم دسامبر: اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات مسالمت آمیز توده ها. عصر هشتم: محاصره اکواریوم. روز نهم: ضرب و شتم جمعیت بوسیله واحدهای سوار در میدان استراستنایا. عصر نهم: تاراج خانه فیدار. روحیه بالا میروید. جمعیت غیر متشکل در کوچه ها بطور کاملاً خودبخودی و با عدم اطمینان بساختن اولین باریکادها می پردازد.

روز دهم دسامبر: آغاز شلیک توپخانه برضد باریکادها و جماعت در خیابانها. حالا دیگر باریکادها با اطمینان و کاملاً بطور جمعی ساخته میشود نه بطور منفرد. تمام اهالی در خیابانها هستند؛ شبکه ای از باریکادها کلیه مراکز عمده شهر را می پوشاند. طی چند روز، پیکار پارتیزانی سختی بین گروههای مجاهدین و واحدهای نظامی در میگیرد. و این پیکار واحدهای نظامی را فرسوده نموده و دوپاسف (۱۳۰) را برای دریافت نیروی تقویتی به التماس وامیدارد. فقط در حدود ۱۵ دسامبر بود که تفوق نیروهای دولتی بحد کامل رسید و روز هفدهم سربازان هنگ سمنفسکی، خیابان پرسنیا آخرین تکیه گاه قیام کنندگان را درهم شکستند.

اعتصاب و تظاهرات بساختمان باریکادهای منفرد مبدل شد. ساختمان باریکادهای منفرد به ساختمان جمعی باریکادها و میکار کوچه ای با نیروی دولتی مبدل شد. بدینطریق مبارزه توده ای پرولتاریا، بدون اینکه سازمانها بر آن رهبری داشته باشند، از اعتصاب به قیام بدل گردید. این یکی از بزرگترین موفقیت های انقلاب روس است که در دسامبر سال ۱۹۰۵ بدست آمد، — این موفقیت نیز مانند جمیع موفقیت های پیشین به بهای قربانیهای عظیمی تمام شد. جنبش از اعتصاب سیاسی همگانی به مدارج عالی تری ارتقاء یافت. این جنبش ارتجاع را وادار کرد که مقاومت خود را به آخرین حد برساند و بدین وسیله لحظه ای را که انقلاب نیز در بکار بردن وسائل تعرضی به آخرین حد خواهد رسید، بی اندازه نزدیک نمود. ارتجاع از حدود شلیک بسمت باریکادها، منازل و جمعیت توی خیابانها نمیتواند پا فراتر نهد. ولی انقلاب میتواند از گروه مجاهدین مسکو فراتر رود و بسیار و بسیار هم فراتر رود — خواه در سطح و خواه در عمق. و انقلاب از دسامبر ببعد خیلی فراتر رفته است. دامنه بحران انقلابی اکنون بینهایت وسعت یافته

است، _ حال باید دم شمشیر را تیزتر کرد.

پرولتاریا قبل از رهبران خود به تغییریکه در شرایط عینی مبارزه پیدا شد و پرداختن از اعتصاب به قیام را ایجاب میکرد، پی برد. مثل همیشه عمل بر تئوری سبقت داشت. بلافاصله پس از پی بردن باینموضوع دیگر اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات، کارگرایان را که می پرسیدند: بعد چه؟ و خواهان عملیات مجددانه تری بودند، اقناع نمیکرد. دستور ساختن باریکاد به بخشها با تأخیر خیلی زیاد و وقتی رسید که در مرکز بساختن باریکادها پرداخته بودند. کارگران بصورت گروه های انبوهی دست بکار شدند ولی اینهم آنها را قانع نکرد و می پرسیدند: بعد چه؟ _ و خواهان عملیات مجددانه بودند. ما رهبران پرولتاریای سوسیال دموکرات در دسامبر به آن سرداری شبیه بودیم که در استقرار هنگهای خود بقدری ناشیگری بخرج داده بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند فعالانه در نبرد شرکت جویند. توده های کارگر جویای رهنمودی در باره عملیات مجددانه توده ای بودند ولی این رهنمود را نمی یافتند.

بنابراین چیزی کوتاه بینانه تر از نظریه پلخانف نیست که تمام اپورتونیست ها به آن چسبیدند و بر طبق آن نمی بایست به اعتصاب قبل از موقع پرداخت و «نمیبایست دست به اسلحه برد». برعکس از اینهم قطعی تر و جدی تر و با قصد تعرضی بیشتری میبایستی دست به اسلحه برد، لازم بود به توده ها فهمانده شود که تنها اعتصاب مسالمت آمیز غیر ممکن است و لزوم یک مبارزه مسلحانه بی باکانه و بیرحمانه را به آنها توضیح داد. و بالاخره حالا ما باید آشکار و با صدای رسا به عدم کفایت اعتصاب های سیاسی اعتراف کنیم، باید قیام مسلحانه را در میان وسیع ترین توده ها تبلیغ نمائیم و ضمناً این مسئله را با هیچگونه «مراحل مقدماتی» پرده پوشی نکنیم و هیچ لفافه ای روی آن نکشیم. هرگاه لزوم یک جنگ فداکارانه، یک جنگ خونین و نابود کننده را که وظیفه مستقیم عملیات آینده است، از توده ها مستور داریم هم خود را فریب داده ایم و هم توده های خلق را.

این بود نخستین درس حوادث دسامبر. درس دیگر مربوطست به چگونگی قیام، طرز هدایت آن و شرایط گرویدن ارتش بسمت مردم. در مورد این مسئله در جناح راست حزب ما نظریه بی نهایت یکجانبه ای حکمفرماست. می گویند مبارزه بر ضد ارتش فعلی غیرممکن است و باید ارتش انقلابی شود. بدیهی است، اگر انقلاب توده ای نشود و خود ارتش را نیز در بر نگیرد در اینصورت سخنی هم از مبارزه جدی نمیتواند در میان باشد. بدیهی است، فعالیت در بین واحدهای ارتش امریست ضروری. ولی موضوع گرویدن ارتش بسمت ما را نمیتوان بمنزله یک عمل ساده و منفردی

تصور نمود که از یکطرف نتیجه اقناع و از طرف دیگر نتیجه فهم و آگاهی باشد. قیام مسکو عامیانه بودن و فاقد حیات بودن این نظریه را بطور بارزی نشان میدهد. هنگامیکه مبارزه انقلابی حدت می یابد دو دلی و تردید ارتش که در هر جنبش واقعاً توده ای امری ناگزیر است عملاً به یک مبارزه واقعی برای جلب ارتش منجر میگردد. قیام مسکو دست از جان شسته ترین و هارترین مبارزه میان ارتجاع و انقلاب را برای جلب ارتش به ما نشان میدهد. دوباسوف خودش اظهار داشت که از نیروی ۱۵ هزار نفری مسکو فقط ۵ هزار نفر قابل اعتمادند. دولت به وسائل کاملاً گوناگون و مایوسانه ای دو دلها را نگاهداری میکرد: آنها را متقاعد میساختند، از آنها تملق میگفتند، با دادن ساعت و پول و غیره تطمیعشان میکردند، به آنها عرق مینوشاندند، فریبشان میدادند، میترساندند، در سربازخانه را به روی آنها میبستند، خلع سلاحشان میکردند، و سربازانی را که بیش از همه مورد عدم اعتماد بودند از راه خیانت یا زور از میان دیگران بیرون میکشیدند. و باید شهامت داشت و صریح و آشکار اعتراف کرد که ما در این مورد از دولت عقب ماندیم. ما نتوانستیم از نیروهائی که در اختیار داشتیم برای همینگونه مبارزه فعالانه، شجاعانه، مبتکرانه و تعرض آمیزی که دولت برای جلب ارتش متزلزل بدان دست زد و از پیش برد استفاده نمائیم. ما به کار «آمادگی» فکری ارتش مشغول بودیم و باز هم با ابرام بیشتری آنرا ادامه خواهیم داد. ولی ما فضل فروشان ناچیزی خواهیم بود اگر فراموش کنیم که در لحظه قیام مبارزه جسمانی نیز برای جلب ارتش ضروری است.

پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر در قسمت «آمادگی» فکری ارتش درسهای شگرفی به ما داد. — مثلاً روز هشتم دسامبر یعنی هنگامیکه جمعیت در میدان استراستنایا قزاقها را محاصره نمود، با آنها مخلوط شد، دست برادری به آنها داد و وادارشان نمود راه بازگشت در پیش گیرند. یا روز دهم در کوی پرسنیا وقتی دو دختر کارگریکه میان جمعیت ده هزار نفری پرچم سرخ بدوش میکشیدند خود را جلوی قزاقها انداخته و فریاد کشیدند: «بکشید! تا زنده ایم پرچم را نخواهیم داد!» قزاقها شرم نمودند و چهار نعل مراجعت کردند و فریاد «زنده باد قزاقها!» از جمعیت برخاست. این نمونه های دلاوری و قهرمانی برای همیشه باید در ذهن پرولتاریا نقش بندد.

اما چند مثال از عقب ماندگی ما نسبت به دوباسوف. نهم دسامبر در خیابان بالشایا سرپوخوفسکایا سربازان، در حالیکه سرود مارسیز میخواندند، میرفتند که به قیام کنندگان ملحق شوند. کارگران نمایندگانی بسوی آنان میفرستند. مالاخف در حالیکه سر از پا نمیشناسد، شخصاً بجانب آنان میتازد. کارگران دیر کردند، مالاخف بر آنها سبقت جست و بموقع رسید و نطق

آتشینی ایراد نموده سربازان را دچار تزلزل ساخت. آنها را با واحدهای سوار محاصره کرد و به سربازخانه عودت داد و در را به روی آنان بست. مالاخف بموقع رسید ولی ما دیر کردیم با وجود اینکه در اثنای دو روز ۱۵۰ هزار نفر بدعوت ما بپاخاسته بودند که می توانستند و میبایستی یک سازمان نگهبانی در خیابانها تشکیل دهند. مالاخف سربازان را با واحدهای سوار محاصره کرد ولی ما مالاخف ها را با بمب اندازان خود محاصره نکردیم. ما قادر به انجام این عمل بودیم و می بایستی آنها را انجام دهیم و مطبوعات سوسیال دموکراتیک («ایسکرا»ی سابق) مدتها بود خاطرنشان میکردند که نابود کردن بیرحمانه سران کشوری و نظامی در موقع قیام از وظایفی است که ما بر عهده داریم. آنچه در خیابان بالشایا سرپوخوفسکایا بوقوع پیوست ظاهراً بطور عمدۀ هم در مقابل سربازخانه های نسویژسکی و کروتیتسکی، هم وقتیکه پرولتاریا برای «منصرف ساختن» گارد یکاترینوسلاو تلاش میکرد، هم در موقع اعزام نماینده نزد افراد مهندس در آکساندرف، هم هنگام بازگشت توپخانه ایکه از پادگان رستف به مسکو اعزام شده بود و هم در موقع خلع سلاح افراد مهندس در کالمنایا و موارد دیگر تکرار شده بود. در لحظه قیام ما در مبارزه برای جلب افراد مردد و دو دل ارتش وظیفه خود را بطور شایسته انجام ندادیم.

دسامبر صحت یکی دیگر از اصول عمیق مارکس را که اپورتونیستها آنها را فراموش کرده اند، بطرز نمایانی تأیید کرد. این اصل چنین حاکی است: قیام فن است و قاعدۀ عمدۀ این فن هم عبارت است از تعرضی که باید با از جان گذشتگی جسارت آمیز و عزم راسخ انجام گیرد. ما این حقیقت را بقدر کافی فرانگرفته بودیم. ما این فن و این قاعدۀ تعرض بهر قیمتی که باشد را نه خودمان بقدر کافی آموخته و نه بتوده ها یاد داده بودیم. ما اکنون باید با تمام انرژی جبران مافات بنمائیم. تنها گروهبندی در مورد شعارهای سیاسی کافی نیست، در مورد قیام مسلحانه نیز گروهبندی لازم است. هر کس با آن مخالفست، هر کس که خود را برای آن حاضر نمیکند او را باید بیرحمانه از عداد هواداران انقلاب بیرون کرد، او را باید به نزد مخالفین انقلاب و خائنین یا ترسوها انداخت، زیرا نزدیک است آنروزی که سیر جبری حوادث و شرایط مبارزه ما را مجبور کند دوست و دشمن را از روی این علامت تشخیص دهیم. آنچه که ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و «انتظار» ساده فرا رسیدن لحظۀ «گرویدن» ارتش بسمت ما نیست - خیر. ما باید با طبل و شیپور لزوم تعرض متهورانه و حملۀ سلاح بدست را که ضمن آن باید زمامداران را نابود ساخت و برای جلب افراد متزلزل ارتش دست بمبارزه ای کاملاً جدی زد، اعلام داریم.

سومین درس بزرگی که مسکو به ما داد مربوط به تاکتیک و متشکل ساختن قوا برای

قیامت. تاکتیک جنگی وابسته به سطح تکنیک جنگی است - این حقیقت را انگلس جویده و در دهان مارکسیستها گذاشته است. تکنیک جنگی حالا دیگر تکنیک نیمه قرن نوزدهم نیست. دستجمعی رفتن جلوی توپخانه و دفاع از باریکادها با طپانچه سفاهت است. و کائوتسکی حق داشت وقتی نوشت پس از قیام مسکو دیگر هنگام آن رسیده است که در نتیجه گیری های انگلس (۱۳۱) تجدید نظر شود زیرا قیام مسکو «تاکتیک باریکادی جدیدی» را بوجود آورده است. این تاکتیک جنگ پارتیزانی بود. سازمانی که این تاکتیک آنرا ایجاب کرد دستجاتی بودند دارای قابلیت تحرک و فوق العاده کوچک: گروههای ده نفری، سه نفری و حتی دو نفری. در بین ما اغلب میتوان به سوسیال دموکراتهایی برخورد نمود که وقتی از گروههای پنجنفری و سه نفری صحبت بمیان می آید پوزخند میزنند: ولی این پوزخند چیزی نیست جز یک وسیله پیش پا افتاده برای نادیده انگاشتن مسئله جدید تاکتیک و سازمان که مبارزه کوچه ای با تاکتیک جنگی فعلی آنرا پیش میآورد. آقایان، داستان قیام مسکو را بدقت مطالعه نمائید آنوقت خواهید فهمید که گروههای «پنج نفری» چه رابطه ای با مسئله «تاکتیک باریکادی جدید» دارد. مسکو این تاکتیک را بوجود آورد ولی آنطور که باید و شاید آنرا تکمیل نکرد و دامنه آنرا به آن وسعتی که لازمه یک تاکتیک واقعاً توده ای است نرساند. تعداد گروههای مجاهدین کم بود، شعار حملات متهورانه به توده کارگر نرسیده بود و توده کارگر آنرا بکار نبرد. کیفیت دسته های پارتیزان فوق العاده یکنواخت بود، اسلحه و طرز عمل آنان ناقص بود، توانائی آنان برای رهبری جماعت کامل نبود ما باید تمام این نقائص را جبران کنیم و با تعلیم گرفتن از تجربه مسکو و پخش آن در بین توده ها و استعانت از قدرت خلافت خود توده ها برای تکمیل روز افزون این تجربه، این نقائص را جبران هم خواهیم نمود. آن جنگ پارتیزانی، آن ترور دستجمعی، که بعد از دسامبر تقریباً بلاانقطاع در نقاط روسیه جریان دارد، بدون شک کمک خواهد کرد که تاکتیک صحیح مخصوص به لحظه قیام به توده ها آموخته شود. سوسیال دموکراسی باید این ترور توده ای را قبول کند و آنرا جزء تاکتیک خود بیاورد، ولی بدیهیست که باید آنرا سازمان بدهد و بازرسی کند، تابع مصالح و شرایط جنبش کارگری و مبارزه عمومی انقلابی نماید و امکان سوء تعبیر «اوباشانه» این جنگ پارتیزانی را برطرف و ریشه آنرا بیرحمانه قطع کند. همانگونه که اهالی مسکو در روزهای قیام و اهالی لتونی در ایام جمهوریهای کذائی لتونی با آن طرز شگرف و بیرحمانه از عهده جلوگیری آن بر آمدند.

تاکتیک جنگی در این اواخر باز هم گام های جدیدی به جلو برمیدارد. جنگ ژاپن نارنجک دستی را وارد عمل نمود. کارخانه اسلحه سازی تفنگ خودکار را وارد بازار نموده است. استعمال هر

دوی اینها در انقلاب روس اکنون با موفقیت شروع شده ولی به نسبتی که بهیچوجه کافی نیست. ما میتوانیم و باید از تکامل تکنیک استفاده کنیم، طرز تهیه مقدار هنگفت بمب را بدستجات کارگر بیاموزیم، به آنها و به گروه های مجاهدین خود کمک کنیم تا مواد منفجره، چاشنی و تفنگ خودکار ذخیره نمایند. هر آینه توده کارگر در قیام شهرها شرکت کند، هر آینه ما به دشمن بطور توده ای حمله کنیم، هر آینه با مهارت و عزم راسخ برای جلب ارتش، که پس از مجلس دوما و حوادث سوآبورگ و کروشتادت(۱۳۲) بیش از پیش دچار تزلزل گردیده است، مبارزه نمائیم، هر آینه شرکت روستائیان در مبارزه عمومی تأمین گردد - در اینصورت پیروزی در قیام مسلحانه همگانی آتیه روس از آن ما خواهد بود!

پس، با فراگرفتن درسهای روزهای کبیر انقلاب روسیه بر توسعه دامنه فعالیت خود بیافزائیم و وظائف خود را شجاعانه تر تعیین نمائیم. شالوده کار ما بر اساس حساب صحیح منافع طبقاتی و مقتضیات فعلی تکامل همگانی خلق استوار است. ما اکثریت روزافزون پرولتاریا و دهقانان و ارتش را در پیرامون شعار: سرنگون ساختن حکومت تزاری و دعوت مجلس مؤسسان بوسیله حکومت انقلابی مجتمع میکنیم و خواهیم کرد. بالا بردن سطح آگاهی توده کماکان بنیان و مضمون اصلی تمام فعالیت ما خواهد بود ولی در عین حال فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً روسیه میگذراند وظائف ویژه و خاصی را باین وظیفه عمومی، دائمی و اساسی علاوه مینماید. با استناد بیهوده به وظائفیکه گویا در هر شرایط و زمانی برای ما ثابت و لایتغیرند، از زیر بار این وظائف مخصوص زمان و این وظائفی که مختص به شکل های فعلی مبارزه است شانه خالی نکنیم تا به عالم نمایان و کوتاه نظران مبدل نگردیم.

بخاطر داشته باشیم که روز مبارزه عظیم توده ای نزدیک میگردد. این روز، روز قیام مسلحانه خواهد بود. این قیام باید حتی الامکان در یک زمان شروع شود. توده ها باید بدانند که بسوی یک مبارزه مسلحانه، خونین و تاپای جان میروند. حس تحقیر نسبت به مرگ باید در بین توده ها شیوع یابد و پیروزی را تضمین کند. تعرض بر دشمن باید فوق العاده جدی باشد؛ شعار توده ها باید تعرض باشد نه دفاع؛ نابودی بیرحمانه دشمن - وظیفه آنها خواهد گردید؛ سازمان مبارزه شکل قابل تحرک و قابل انعطافی بخود خواهد گرفت؛ عناصر مردد و دودل ارتش بمبارزه مجدانه کشیده خواهند شد. حزب پرولتاریای آگاه باید وظیفه خود را در این مبارزه سترگ انجام دهد.

در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶ در

شماره دوم روزنامه «پرولتاری» بچاپ رسید.

در باره تحریم

سوسیال دموکراتهای جناح چپ باید مسئله تحریم دومای دولتی را مورد تجدید نظر قرار دهند. باید بخاطر داشت که ما همیشه این مسئله را بطور مشخص و با در نظر گرفتن وضع معین سیاسی طرح کرده ایم. مثلاً حتی «پرولتاری» (چاپ ژنو) نوشت که اگر دومای بولیگین (۱۳۳) بوجود می آمد، «حتی امتناع از استفاده از این دوما هم خنده آور میبود» (۴*).* و همچنین در خصوص دومای ویتته (۱۳۴) در رساله موسوم به «دومای دولتی و سوسیال دموکراسی» (ان لنین و ف. دان) در مقاله ن. لنین چنین میخوانیم: «ما حتماً باید از نو مسئله تاکتیک را بطور جدی مورد بحث قرار دهیم... وضع، دیگر آن نیست» که در زمان دومای بولیگین بود (۵*).* (رجوع شود به ص ۲ رساله نامبرده).

فرق اساسی بین سوسیال دموکراسی انقلابی و اپورتونیستی در مسئله تحریم بقرار زیر است. اپورتونیستها در تمام موارد باستعمال یک فرمول قالبی کلی که از دوران خاص سوسیالیسم آلمان اقتباس شده است اکتفا مینمایند. آنها میگویند ما باید از مجلسهای نمایندگی استفاده نمائیم - دوما مجلس نمایندگی است - پس تحریم - آنارشیسیم است و لذا باید در دوما شرکت کرد. تمام استدلالهای منشویکهای ما و بخصوص پلخانف در مورد این مبحث همیشه باین قیاس ساده کودکانه ختم شده است. قطعنامه منشویکها در خصوص اهمیت مجالس نمایندگی در دوران انقلابی (رجوع شود به شماره دوم روزنامه «پارتینیه ایزوستیا») بطرز فوق العاده برجسته ای این جنبه قالبی و ضد تاریخی استدلالهای آنرا نشان میدهد.

سوسیال دموکراتهای انقلابی، برعکس، در بررسی این مسئله همانا وضعیت مشخص سیاسی را در مرکز دقت خود قرار میدهند. با رونویس کردن نسخه های آلمانی که بطور یکجانبه از زمان اخیر اقتباس گشته و درسهای سالهای ۱۸۴۷-۱۸۴۸ در آن فراموش شده، نمیتوان به وظائف عصر انقلابی روس احاطه یافت. اگر خواسته باشیم بطور خشک و خالی تحریم «آنارشیسیتی» را در نقطه مقابل شرکت سوسیال دموکراتیک در انتخابات قرار دهیم از سیر جریان انقلاب خودمان چیزی نخواهیم فهمید. پس آقایان، بیائید از تاریخ انقلاب روس درس بگیرید!

این تاریخ ثابت نمود که تحریم دومای بولیگین یگانه تاکتیک صحیحی بود که حوادث آنرا

کاملاً تأیید کرد. کسیکه این موضوع را فراموش میکند و از تحریم دم میزند و در عین حال درسهای دوما بولیگین را نادیده میگیرد (کاری که همیشه منشویکها میکنند) گواهینامه کامل فقر فکری خود را صادر کرده و عدم توانائی خویشان را در توضیح و تقویم یکی از مهمترین و پرحادثه ترین عصرهای انقلاب روس نشان میدهد تاکتیک تحریم در مورد دوما بولیگین، هم روحیهٔ پرولتاریای انقلابی را درست حساب کرده بود و هم خصوصیات عینی زمان را که موجبات ناگزیر بودن یک انفجار عمومی نزدیک را فراهم مینمود.

به درس دوم تاریخ یعنی بدوما کادتی ویتته پردازیم. اینروزها در بین روشنفکران سوسیال دموکرات نطقهائیکه حاکی از ندامت از تحریم این دوماست خیلی رواج یافته است. آنها این واقعیت را که این دوما افتتاح یافت و بطور غیرمستقیم بدون شک خدمتی هم به انقلاب کرد، کافی میدانند برای اینکه بخطای تحریم دوما ویتته اعتراف گردد و از آن اظهار ندامت شود.

ولی این نظر بی اندازه یکجانبه و کوتاه بینانه است. این نظر، یک سلسله از واقعیات مربوط بدورهٔ قبل از دوما ویتته و هنگام آن و پس از اخلال آن را، که اهمیت عظیم دارد، بحساب نمیآورد. بخاطر بیاورید که قانون انتخابات این دوما یازدهم دسامبر، یعنی هنگام مبارزهٔ مسلحانهٔ قیام کنندگان در راه مجلس مؤسسان، صادر شد. بخاطر بیاورید که حتی مجلهٔ منشویکی «ناچالو» در آنموقع نوشت که: «پرولتاریا دوما ویتته را نیز مانند دوما بولیگین از میان برخواهد داشت». در چنین شرایطی پرولتاریا نمیتوانست و نمی بایست امر تشکیل اولین مجلس نمایندگی را در روسیه بدون مبارزه بدست تزار بدهد. پرولتاریا می بایست بر ضد تحکیم حکومت مطلقه که موجبات آن بوسیلهٔ قرضه ای بضمانت دوما ویتته فراهم میشد مبارزه کند. پرولتاریا می بایست بر ضد توهمات مشروطه طلبانه ایکه در بهار سال ۱۹۰۶ بنای فعالیت انتخاباتی کادتها در بین دهقانان و انجام انتخابات در بین آنان تماماً بر روی آن قرار داشت مبارزه کند. در آنموقع که دربارهٔ اهمیت دوما برون از حد و اندازه مبالغه میشد، مبارزه فقط از راه تحریم امکان پذیر بود. اینموضوع که رواج توهمات مشروطه طلبانه تا چه درجه با شرکت در فعالیت انتخاباتی و انتخابات بهار سال ۱۹۰۶ بستگی نزدیک داشت واضح تر از همه از روی نمونهٔ عمل منشویکهای ما هویدا است. کافیسست بخاطر آوریم که در قطعنامهٔ کنگرهٔ چهارم (مشترک) حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، علی رغم اخطار مکرر بلشویکها، دوما «قدرت» نامیده شد! مثال دیگر: پلخانف بدون ذره ای تردید چنین نوشت: «وقتی دوما را پراکنده نمودند دولت به پرتگاه سقوط خواهد کرد». چقدر زود کلماتی که آنموقع علیه پلخانف گفته شده بود صورت حقیقت بخود گرفت: باید

آماده شد برای آنکه دشمن را به پرتگاه سقوط داد نه اینکه بشیوه کادتها بامید این بود که او خودبخود به پرتگاه «سقوط کند» (۶*).

در انقلاب ما پرولتاریا میبایستی با تمام قوا تاکتیک مستقل خود را حفظ نماید، یعنی: باتفاق دهقانان آگاه برضد بورژوا – لیبرال سلطنت طلب ناستوار و خیانت پیشه قرار گیرد ولی اجرای این تاکتیک بحکم یک سلسله شرایط ابژکتیف و سوژکتیف در انتخابات دومای ویتیه غیرممکن بود: در نتیجه وجود این شرایط، شرکت در انتخابات برای اکثریت عظیم نقاط روسیه، حکم پشتیبانی ضمنی حزب کارگر از کادتها را داشت. پرولتاریا نمیتوانست و نمیبایست یک تاکتیک انتخاباتی نیمه کاره و مصنوعی را که بنایش بر «خدعه» و دست پاچگی گذاشته شده و هدفش بر هیچکس معلوم نبود یعنی تاکتیک انتخابات دوما بود نه بخاطر دوما، قبول نماید. این یک واقعیت تاریخی است که نه مسکوت گذاردن و نه هیچگونه تجاهر و نیرنگی از طرف منشویکها نمیتواند آنرا مکتوم سازد، – این یک واقعیت است که هیچیک از آنها، حتی پلخانف نمیتوانست در مطبوعات اظهار دارد که باید در دوما شرکت کرد. این واقعیت است که در مطبوعات حتی یک دعوت هم برای شرکت در دوما نشد. این واقعیت است که خود منشویکها در ورقه منتشره از طرف کمیته مرکزی متحد حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تحریم را برسمیت شناختند و بحث را فقط محدود به این کردند که در چه مرحله ای باید این تحریم عملی شود. این واقعیت است که منشویکها توجه اصلی را به انتخابات دوما معطوف نمیکردند بلکه بانتخابات فی نفسه و حتی به سیر جریان انتخابات معطوف مینمودند و آنرا بمثابه وسیله متشکل شدن برای قیام و برای از میان برداشتن دوما میدانستند. و اتفاقاً جریان حوادث بخصوص ثابت نمود که در موقع انتخابات، تبلیغات توده ای غیرممکن و فقط از داخل خود دوما است که امکان معینی برای تبلیغات میان توده ها وجود دارد.

هر کس کوشا باشد واقعاً کلیه این قضایای بغرنج را، که هم جنبه ابژکتیف دارد و هم سوژکتیف، مورد توجه قرار دهد و بحساب آورد، خواهد دید که قفقاز فقط استثنائی بود که قاعده عمومی را تأیید نمود. خواهد دید که نطقهای حاکی از ندامت و تفسیر تحریم بمثابه اقدامی که از «روی غرور جوانی» شده است، جز یک ارزیابی کاملاً محدود، سطحی و کوتاه بینانه حوادث چیز دیگری نیست.

انحلال دوما اکنون به وجه بارزی نشان داده است که در شرایط بهار سال ۱۹۰۶ تحریم من حیث المجموع یک تاکتیک بدون شک صحیح بود و مفید واقع گردید. فقط بوسیله تحریم بود که

سوسیال دموکراسی در اوضاع آروزی میتوانست وظیفه خود را انجام دهد یعنی مردم را از آن خطرات لازم در باره مشروطیت تزاری و آن انتقاد لازم از شارلاتان بازی کادتها به هنگام انتخابات، که انحلال دوما صحت آنها را (انتقاد و خطرها را) بنحو درخشانی تأیید نمود، آگاه سازد.

اینک برای مجسم ساختن مطالب گفته شده مثال کوچکی ذکر می کنیم. آقای وادووزف، این نیمه کادت، نیمه منشویک، در بهار ۱۹۰۶ جداً طرفدار انتخابات و پشتیبانی از کادتها بود. ولی دیروز (۱۱ اوت) در «تاواریش» نوشت که کادتها «میخواستند در کشور بدون پارلمان حزب پارلمانی و در کشور بدون مشروطیت حزب مشروطه خواه باشند» و نیز نوشت که «تمام ماهیت حزب کادتها را تضاد اساسی موجوده بین برنامه رادیکال و تاکتیک بکلی غیر رادیکال آنها معین نموده است».

بلشویکها حتی فتحی بزرگتر از این اعتراف کادت چپ یا پلخانفی راست را آرزو هم نمیتوانستند بکنند.

ولی، ما در عین حال که نطقهای جبونانه و کوتاه بینانه حاکی از ندامت و نیز تفسیر سفیهانه ایرا که به تحریم بمثابه اقدامی از «روی غرور جوانی» مینگرد مطلقاً رد میکنیم، بهیچوجه در صدد آن نیستیم که درسهای جدیدی را که از دومای کادت بدست آمده نفی نمائیم. آئین پرستی خشکی بود هر آینه از تصدیق آشکار این دروس جدید و در نظر گرفتن آنها جنبی بخود راه داده میشد. تاریخ نشان داد که در موقع انعقاد دوما امکان تبلیغات مفیدی در درون آن و در پیرامون آن حاصل میشود؛ و نیز نشان داد که تاکتیک نزدیک شدن با دهقانان انقلابی بر ضد کادتها در داخل دوما امکان پذیر است. ظاهراً این موضوع نقیض گوئی بنظر میرسد ولی موضوع مسلماً از این قرار است و این خود بدون تردید مضحکه تاریخ است: همانا دومای کادت با وضوح خاصی صحت این تاکتیک را که برای رعایت اختصار آنرا تاکتیک «ضد کادت» مینامیم به توده ها نشان داد. تاریخ، بطلان جمیع توهمات مشروطه خواهانه و تمام «ایمان به دوما» را بیرحمانه به ثبوت رسانید، ولی تاریخ اینموضوع را هم بطور مسلمی ثابت نمود که چنین مؤسسه ای بمثابه تربیونی جهت تبلیغات و افشای «ماهیت» واقعی احزاب سیاسی و غیره تا اندازه معینی ولو بمیزان کمی هم شده مفید است.

از اینجا نتیجه بدست می آید. چشم بستن در مقابل واقعیت، عملی است خنده آور. اکنون درست آن موقعی رسیده است که سوسیال دموکراتهای انقلابی باید از تحریم دست بردارند. وقتی

یا: «اگر») دومای دوم دعوت شود ما از شرکت در آن خودداری نخواهیم کرد. ما از استفاده از این عرصه مبارزه خودداری نخواهیم کرد ولی در عین حال بهیچوجه در اهمیت آن که ناچیز است مبالغه نمی‌ورزیم بلکه برعکس، طبق تجربه اینکه اکنون تاریخ بدست داده است آنرا کاملاً تحت الشعاع نوع دیگر مبارزه یعنی مبارزه بوسیله اعتصاب، قیام و نظایر آن قرار میدهیم. ما کنگره پنجم حزب را تشکیل میدهیم و در آن قراری صادر خواهیم نمود که بر وفق آن در صورت انتخابات سازش انتخاباتی با ترودویکها (۱۳۵) برای مدت چند هفته، ضروری محسوب شود (بدون تشکیل کنگره پنجم حزب، فعالیت انتخاباتی مشترک غیرممکن و هر گونه «ائتلاف با سایر احزاب» طبق قرار صادره از طرف کنگره چهارم بی‌چون و چرا ممنوع است). و آنوقت است که ما کادتها را سرکوب خواهیم نمود.

ولی این نتیجه‌گیری هنوز بهیچوجه تمام معضلات مسئله ایرا که ما با آن روبرو هستیم حل نمیکند. ما عمداً روی کلمه «در صورت انتخابات» و غیره تکیه کردیم. هنوز بر ما معلوم نیست دومای دوم دعوت خواهد شد یا نه، انتخابات چه وقت خواهد بود، حق انتخاباتی چگونه خواهد بود؛ وضعیت آنروز چه خواهد بود. بدینجهت نقص نتیجه‌گیری ما کلیت فوق‌العاده آنست: این نتیجه‌گیری برای جمع بندی تجربیات گذشته، استفاده از درسهای گذشته، طرح صحیح مسائل آینده مربوط به تاکتیک لازم است ولی برای حل قضایای مشخص تاکتیک آینده نزدیک هنوز بهیچوجه کافی نیست.

فقط کادتها و انواع «شبه کادتها» هستند که میتوانند در زمان کنونی بیک چنین نتیجه‌گیری هائی اکتفا ورزند، و آه کشیدن بخاطر دومای جدید را «شعار» خود قرار دهند، مطلوب بودن دعوت هر چه زودتر آن را بدولت اثبات کنند و هکذا. فقط کسانی که دانسته یا ندانسته به انقلاب خیانت میکنند میتوانند اکنون تمام مساعی خود را مصروف آن نمایند که غلیان جدید و ناگزیر روحیات و احساسات بخصوص بسمت انتخابات معطوف گردد نه اینکه بمبارزه از طریق اعتصاب همگانی و قیام.

اینجا ما به نکته ای اساسی در مسئله مربوط به تاکتیک سوسیال دموکراسی میرسیم. نکته اساسی اکنون بهیچوجه این نیست که آیا باید بطور کلی در انتخابات شرکت کرد یا نه. «بله» یا «نه» گفتن در این باره معنایش آنست که بهیچوجه پاسخی به مسئله اساسی روز داده نشود. وضعیت سیاسی اوت سال ۱۹۰۶ بصورت ظاهر شبیه به وضعیت اوت سال ۱۹۰۵ است. ولی در اثنای این مدت گام بزرگی بجلو برداشته شده است: هم نیروهای رزمنده طرفین و هم اشکال مبارزه

و هم برخی مهلت هائی که برای انجام فلان یا بهمان حرکت استراتژیک (در صورت جاز بودن چنین اصطلاحی)، لازم است بطرزی بمراتب دقیقتر معین شده است.

نقشه دولت واضح است. حساب دولت کاملاً صحیح است که موعد دعوت دوما را معین نموده ولی موعد انتخابات را، برخلاف قانون، معین نکرده است. دولت نمیخواهد دست خود را ببندد و نقشه های خود را علنی سازد. اولاً دولت فرصتی بدست می آورد برای اینکه درباره تغییر قانون انتخابات بیاندیشد. ثانیاً — که عمده مطلب هم اینجا است — تعیین موعد انتخابات را برای لحظه ای نگاه میدارد که مشخصات اعتلاء جدید نهضت و نیروی آن کاملاً معین شده باشد. دولت میخواهد انتخابات جدید را درست در موقعی (و شاید هم بشکلی) معین نماید که قیامیرا که در حال شروع شدن است پراکنده و ناتوان کرده باشد. دولت درست استدلال میکند: اگر اوضاع کاملاً آرام بود شاید اصلاً دوما را دعوت نکنیم یا بقوانین بولیگین برگردیم. ولی اگر جنبش شدید بود، میتوان موقتاً انتخابات را اعلام نمود و بوسیله این انتخابات افراد ترسو و ساده دل را از مبارزه مستقیم انقلابی باز داشت و بدینطریق جنبش را پراکنده ساخت.

کودنهای لیبرال (مراجعه شود به «تاواریش» و «رچ») چنان فکرشان از درک اوضاع قاصر است که خود خویشان را بدامیکه حکومت گسترده است میاندازند. آنها تمام قوای خود را بکار میبرند برای اینکه «ثابت کنند» دوما لازم است و مطلوبست که سمت اعتلاء نهضت متوجه انتخابات گردد. ولی حتی آنها هم نمیتوانند انکار کنند که مسئله مربوط به انتخاب شکل مبارزه آتی هنوز مفتوح است. «رچ» در شماره امروز خود (۱۲ اوت) اعتراف میکند که: «آنچه را که دهقانان در پائیز خواهند گفت... عجالتاً هنوز معلوم نیست». «تا سپتامبر — اکتبر که روحیه دهقانان بطور قطعی معلوم شود پیش گوئی عمومی در این باره مشکل است».

بورژواهای لیبرال بخط مشی خود وفا دارند. آنها نمیخواهند و نمیتوانند در مورد انتخاب شکل مبارزه و تعیین گرایش روحیات دهقانان باین طرف یا آنطرف، کمک موثری بکنند. منافع بورژوازی ایجاب مینماید که حکومت کهنه سرنگون نشده بلکه فقط ضعیف گردد و از لیبرالها وزیر تعیین کند.

منافع پرولتاریا ایجاب میکند که حکومت کهنه تزاری کاملاً سرنگون گردد و مجلس مؤسسانی با اختیارات تام تشکیل گردد. منافع وی ایجاب مینماید که به موثرترین طرزی در تعیین گرایش روحیات دهقانان، در انتخاب قطعی ترین شکلهای مبارزه و مساعدترین لحظات برای اجرای آن، دخالت نماید. ما بهیچوجه نباید شعار دعوت مجلس مؤسسان از طریق انقلابی یعنی بوسیله

حکومت موقت انقلابی را نه حذف نمائیم و نه بر روی آن سایه بیاندازیم. ما باید تمام کوشش خود را متوجه روشن ساختن شرایط قیام، توأم نمودن آن با مبارزه از طریق اعتصاب، متحد نمودن و آماده ساختن کلیه نیروها برای این منظور و غیره بنمائیم. ما باید با عزمی کاملاً راسخ در راهی قدم گذاریم که در پیام های مشهور: «خطاب به ارتش و نیروی دریائی» و «خطاب به کلیه دهقانان» تعیین شده و از طرف «جبهه مؤتلفه» کلیه سازمانهای انقلابی و از آنجمله گروه ترودویکها امضاء شده است. بالاخره ما باید مخصوصاً مراقب باشیم که حکومت بهیچوجه موفق نگردد بوسیله اعلان انتخابات قیامی را که در حال آغاز شدن است دچار تفرقه کند یا آنرا متوقف سازد و یا ضعیف نماید. در این مورد باید درسهای دومای کادت یعنی درسهائی که میگوید فعالیت برای انتخابات دوما شکل تابع و فرعی مبارزه بوده و شکل اصلی - بحکم شرایط عینی زمان - همچنان جنبش مستقیم انقلابی توده های وسیع مردم باقی می ماند، - بدون شک برای ما حتمی باشد.

البته این طرز تابع نمودن فعالیت انتخاباتی دوما بمبارزه اصلی و دادن اهمیت درجه دوم به این فعالیت در موردی که پایان نبرد نامساعد باشد و نیز تمديد آن تا موقعی که از دومای دوم تجربه بدست آید - تاکتیکی است که اگر مایل باشید میتوانید نام تاکتیک قدیمی تحریم را به آن بدهید. بالظاهر از چنین عنوانی میتوان دفاع هم کرد زیرا «آماده شدن برای انتخابات» - علاوه بر کار تبلیغ و ترویج که همیشه امری ضروریست - شامل تدارکات فنی مربوط به کارهای بسیار جزئی و کوچکی نیز هست که بندرت ممکن است مدتی قبل از شروع انتخابات انجام پذیرد. ما نمیخواهیم بر سر کلمات بحث کنیم ولی در ماهیت امر این همان تکامل پیگیر تاکتیک قدیمی است نه تکرار آن، این نتیجه ایست که از تحریم سابق بدست آمده، نه اینکه تحریم سابق.

نتایج را تلخیص میکنیم: باید تجربه دومای کادت را بحساب آورد و درسهای آنرا بین توده ها اشاعه داد. باید «بیمصرف بودن» دوما و لزوم تشکیل مجلس مؤسسان و نیز ناستواری کادتها را به ثبوت رساند. باید طلب نمود ترودویکها از زیر یوغ کادتها آزاد شوند، باید از اولیها بر ضد دومیها پشتیبانی نمود. باید فوراً لزوم سازش انتخاباتی میان سوسیال دموکراتها و ترودویکها را در صورت شروع انتخابات جدید قبول کرد. باید با تمام قوا در مقابل نقشه حکومت، که میخواهد بوسیله اعلان انتخابات قیام را پراکنده سازد، ایستادگی کرد. سوسیال دموکراسی در عین اینکه از شعارهای آزموده انقلابی خود با نیروئی بیش از پیش پشتیبانی مینماید، باید تمام مساعی خود را بکار برد تا عناصر و طبقات انقلابی را با فشردگی بیشتری متحد کند و اعتلاء نهضت را که در

آتیة نزدیک احتمال آن می‌رود به قیام مسلحانه همگانی بر ضد حکومت تزار مبدل سازد.

در تاریخ ۱۲ (۲۵) اوت ۱۹۰۶ برشته

تحریر در آمد و در ۲۱ اوت ۱۹۰۶

در شماره اول روزنامه «پرولتاری»

بطبع رسید.

درسهای انقلاب

از اکتبر سال ۱۹۰۵، یعنی از آزمانی که طبقه کارگر روسیه نخستین ضربت نیرومند خود را بر پیکر حکومت مطلقه تزار وارد ساخت، پنجسال میگذرد. پرولتاریا در آن روزهای بزرگ میلیونها تن از رنجبرانرا به مبارزه با ستمگران خود برانگیخت. پرولتاریا در ظرف چند ماه سال ۱۹۰۵ بهبودیهائی در گذران خود بکف آورد که کارگران دهها سال بود بیهوده از «روساء» انتظار آنرا داشتند. پرولتاریا برای تمام مردم روس آزادی مطبوعات، اجتماعات و اتحادیه را بکف آورد که گرچه عمر آن کوتاه بود ولی در تاریخ روس تا آنموقع سابقه نداشت. پرولتاریا دومای جعلی بولیگین را از سر راه خود رولت، بیانیه اعلام مشروطیت را از چنگ تزار بیرون کشید و یکبار برای همیشه اداره امور روسیه را بدون وجود مؤسسات انتخابی محال ساخت.

پیروزیهای عظیم پرولتاریا به پیروزیهای نیمه کاره ای مبدل شد زیرا حکومت تزار سرنگون نگشت. قیام دسامبر با شکست مواجه گردید و حکومت مطلقه تزار، بهمان نسبتی که فشار طبقه کارگر و مبارزه توده ها ضعیف میشد، بتدریج فتوحات طبقه کارگر را یکی پس از دیگری از وی باز میستاند. اعتصابهای کارگران و شورش های دهقانان و سربازان در سال ۱۹۰۶ بمراتب ضعیف تر از سال ۱۹۰۵ بود ولی مع الوصف هنوز خیلی نیرومند بود. تزار دومای اول را، که طی آن مبارزه مردم مجدداً رو به شدت نهاده بود منحل کرد ولی جرئت نکرد بلافاصله قانون انتخابات را تغییر دهد. در سال ۱۹۰۷ مبارزه کارگران باز هم ضعیفتر گردید و تزار پس از انحلال دومای دوم دست به کودتا زد (۳ ژوئن سال ۱۹۰۷)؛ تزار کلیه مواعید پرطنطنه خود را مبنی بر اینکه قوانینی بدون موافقت دوما صادر ننماید، نقض کرد و قانون انتخابات را طوری تغییر داد که اکثریت دوما بطور حتم از آن ملاکان و سرمایه داران و حزب باندهای سیاه و چاکران آنها

میگردید.

هم پیروزیها و هم شکستهای انقلاب درسهای تاریخی عظیمی به مردم روس داد. اکنون که ما پنجمین سالگذشت انقلاب ۱۹۰۵ را برگزار میکنیم میکوشیم مضمون اصلی این درس را برای خود روشن سازیم.

درس اول و اساسی اینست که فقط مبارزه انقلابی توده ها قادر است زندگی کارگران و طرز اداره دولت را بنحوی نسبتاً جدی بهبود بخشد. هیچگونه «همدردی» افراد تحصیل کرده با کارگران و هیچگونه مبارزه دلیرانه تروریستهای منفرد نمیتواند به ارکان حکومت مطلقه تزار و قدرت مطلق سرمایه داران لطمه وارد سازد. فقط مبارزه خود کارگران و فقط مبارزه مشترک میلیونها نفر قادر بانجام این عمل بوده و بمحض اینکه چنین مبارزه ای رو بضعف گذاشته بلافاصله پس گرفتن آنچه که کارگران بدست آورده بودند آغاز گردیده است. انقلاب روس صحت آنچه را که در سرود بین المللی کارگران خوانده میشود تأیید کرد:

«کسی نیست بخشد رهائی بما

نه یزدان و نه شاه و نه قهرمان

رهائی خود را بدست آوریم

همانا به نیروی بازویمان»

دومین درس – اینستکه لطمه وارد ساختن و محدود کردن دایره حکومت تزاری کافی نیست. باید آنرا ناپود نمود. مادامکه حکومت تزاری نابود نشده گذشتهای تزار همواره ناپیدار خواهد بود. هر وقت فشار انقلاب شدت یافت تزار گذشت کرده است و وقتی این فشار ضعیف شده تمام گذشتهها را پس گرفته است. فقط بکف آوردن جمهوری دموکراتیک، واژگون نمودن حکومت تزاری و انتقال قدرت بدست مردم میتواند روسیه را از زیر بار زور و فعال مایشائی عمال دولت، از چنگ دومای باندهای سیاه و اکتیابریستها (۱۳۶) و از چنگ قدرت مطلق ملاکان و پیشکاران آنها در دهات رها نماید. اگر می بینیم که مصائب دهقانان و کارگران اکنون، پس از انقلاب از سابق گرانبارتر شده است این خود کفاره ضعف انقلاب و واژگون نشدن حکومت تزاری است. سال ۱۹۰۵ و از پس آن دو دومای نخستین و پراکندن آنها خیلی چیزها و در درجه اول طرز مبارزه عمومی برای خواستهای سیاسی را به مردم آموخت. مردم که روح زندگی سیاسی در آنها بیدار میشد ابتدا از حکومت مطلقه خواستار گذشت بودند یعنی میخواستند تزار دوما را دعوت کند. بجای وزرای قدیم وزرای جدید بیاورد و به همگان حق انتخاب «عطا کند». ولی حکومت مطلقه زیر بار این

گذشته‌ها نمی‌رفت و نمیتوانست برود. حکومت مطلقه در مقابل خواهشهای گذشت با سرنیزه پاسخ میداد. و آنوقت بود که مردم رفته رفته شروع به درک لزوم مبارزه علیه قدرت مطلقه نمودند. اکنون استولپین (۱۳۷) و دومای سیاه اربابها با نیروئی بیش از پیش درک این نکته را میتوان گفت در دماغ دهقانان رخنه میدهند. رخنه داده و خواهند داد.

حکومت مطلقه تزار از انقلاب برای خود درس گرفت. این حکومت فهمید که دیگر نمیشود به ایمان دهقانان نسبت به تزار متکی شد و از این لحاظ اکنون قدرت خود را بوسیله اتحاد با ملاکان باند سیاه و کارخانه داران اکتیابریست تقویت مینماید. اکنون برای سرنگون ساختن حکومت مطلقه تزاری یک مبارزه توده ای انقلابی لازمست که فشار آن بمراتب از سال ۱۹۰۵ شدیدتر باشد. آیا چنین فشار بمراتب شدیدتری امکان پذیر هست؟ پاسخ باین سؤال ما را به سومین و مهمترین درس انقلاب میرساند و آن اینکه ما دیدیم طبقات گوناگون مردم روس چگونه عمل مینمایند. تا سال ۱۹۰۵ خیلی ها تصور میکردند که همه مردم بطور یکسانی برای آزادی کوشش میکنند و همه یک جور آزادی میخواهند؛ دست کم برای اکثریت عظیم این موضوع بهیچوجه واضح نبود که طبقات گوناگون مردم روس نسبت به مبارزه برای آزادی روش های مختلفی دارند و هدف مساعی آنان آزادی های گوناگونی است. انقلاب این مه تیره را پراکنده ساخت. در پایان سال ۱۹۰۵ و نیز پس از آن، هنگام دومای اول و دوم کلیه طبقات جامعه روس علناً بیدان آمدند. آنها خود را در عمل نشان دادند و آشکار ساختند که تمایلات واقعی آنان چیست، برای چه منظوری میتوانند مبارزه کنند و برای مبارزه کردن تا چه درجه قدرت، سرسختی و انرژی دارند.

کارگران کارخانه ها یعنی پرولتاریای صنعتی با رسوخ عزم و سرسختی کامل برضد حکومت مطلقه مبارزه نمودند. پرولتاریا انقلاب را با نهم ژانویه و با اعتصابات توده ای آغاز نمود. پرولتاریا مبارزه را بپایان خود رساند بدیمعی که در دسامبر ۱۹۰۵ برای دفاع از دهقانانیکه در معرض تیرباران، شکنجه و عذاب قرار داشتند به قیام مسلحانه برخاست. تعداد کارگران اعتصاب کننده در سال ۱۹۰۵ قریب سه میلیون (و با کارکنان راه آهن و کارمندان پست و غیره قطعاً در حدود چهار میلیون)، در سال ۱۹۰۶ یک میلیون و در سال ۱۹۰۷ سه چهارم میلیون بود. جهان هنوز جنبشی اعتصابی با چنین نیرو بخود ندیده بود. پرولتاریای روس نشان داد که وقتی بحران واقعاً انقلابی فرا میرسد، چه نیروی دست نخورده ای در توده های کارگر نهفته است. موج اعتصاب سال ۱۹۰۵، که بزرگترین اعتصاب جهان بود هنوز بهیچوجه کلیه نیروهای جنگی پرولتاریا را در بر نداشت. مثلاً در ناحیه صنعتی مسکو تعداد کارگران کارخانه ها ۵۶۷ هزار و تعداد اعتصاب

کنندگان ۵۴۰ هزار بود ولی در منطقه پتربورگ تعداد کارگران کارخانه ها ۳۰۰ هزار و تعداد اعتصاب کنندگان یک میلیون بود یعنی اینکه روح پافشاری کارگران ناحیه مسکو در مبارزه هنوز خیلی از کارگران پتربورگ کمتر رشد یافته بود. و اما در استان لیفلاند(ریگا)، که دارای ۵۰ هزار کارگر بود تعداد اعتصاب کنندگان به ۲۵۰ هزار نفر میرسید یعنی هر کارگر بطور متوسط بیش از ۵ بار در سال ۱۹۰۵ اعتصاب کرده بود. اکنون تعداد کارگران تمام روسیه بهیچوجه از ۳ میلیون کارگر کارخانه و معادن و راه آهن کمتر نیست و بر تعداد آنها سال بسال افزوده میگردد: با جنبشی که نیروی آن نظیر جنبش ریگا در سال ۱۹۰۵ باشد آنها میتوانند ارتشی مرکب از ۱۵ میلیون اعتصاب کننده تشکیل دهند.

هیچگونه قدرت تزاری را در مقابل چنین فشاری یارای ایستادگی نخواهد بود. ولی هر کس میفهمد که یک چنین فشاری را بطور مصنوعی و بنامیل سوسیالیست ها یا کارگران پیشرو نمیتوان ایجاد کرد. چنین فشاری فقط در موقعی ممکن است که بحران و برآشفتگی و انقلاب سراسر کشور را فرا گرفته باشد. برای اینکه موجبات یک چنین فشاری فراهم گردد لازمست عقب مانده ترین قشرهای کارگران را بمبارزه جلب نمود، لازمست با ایجاد و تحکیم اتحادیه ها و سازمان های پرولتاریا به انواع مختلف، سالهای سال با سرسختی و بطور مداوم بکار وسیع ترویجی و تبلیغی و تشکیلاتی پرداخت.

طبقه کارگر روسیه از لحاظ نیروی مبارزه در پیشاپیش تمام طبقات دیگر مردم روس قرار داشت. خود شرایط زندگی کارگران به آنها استعداد مبارزه بخشیده و به مبارزه سوق شان میدهد. سرمایه، کارگران را بشکل توده های بزرگ در شهرهای بزرگ جمع کرده آنها را متحد مینماید و طرز عملیات مشترک را به آنها می آموزد. کارگران در هر قدم با دشمن عمده خود - طبقه سرمایه دار روبرو میشوند. کارگر ضمن مبارزه ای که با این دشمن میکند، سوسیالیست میشود و بلزوم تغییر کامل سازمان تمام جامعه و محو کامل هر گونه فقر و ستمگری پی می برد. کارگران، پس از سوسیالیست شدن، با تهور فداکارانه ای برضد کلیه موانعی که در سر راه آنان قرار دارد و در درجه اول بر ضد حکومت تزاری و فئودالهای ملاک مبارزه مینمایند.

دهقانان نیز در انقلاب، بر ضد ملاکین و حکومت داخل مبارزه شدند ولی مبارزه آنها بدرجات ضعیفتر بود. بطوریکه حساب شده است، از کارگران کارخانه ها اکثریت آنها (قریب سه پنجم) در مبارزه انقلابی و اعتصابات شرکت کردند و حال آنکه از دهقانان بدون شک فقط اقلیت آنها که بطور یقین از یک پنجم یا یک چهارم تجاوز نمیکرد شرکت نموده اند. دهقانان با پافشاری کمتر و

پراکندگی بیشتر و با آگاهی کمتری مبارزه میکردند و چه بسا هنوز به الطاف پدر تاجدار امیدوار بودند. در حقیقت در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ دهقانان، تزار و ملاکان را فقط می ترساندند. و حال آنکه آنها را نباید ترساند، آنها را باید نابود کرد، حکومت آنها - حکومت تزاری - را باید از روی زمین محو نمود. اکنون استولپین و دوما سیاه میکوشند تا از دهقانان غنی، ملاکان خوتورنشین (۷*) جدید، یعنی متحدینی برای تزار، و باندهای سیاه تهیه نمایند. ولی هر قدر تزار و دوما در خانه خراب کردن توده دهقانان به دهقانان غنی بیشتر کمک کنند، بهمان نسبت این توده آگاه تر خواهد شد و بهمان نسبت ایمان خود را به تزار، ایمان یک برده وابسته به زمین و ایمان یک فرد ستمکش و جاهل را، بیشتر از دست خواهد داد. سال بسال تعداد کارگران روستا در دهات بیشتر میگردد - آنها راه نجاتی ندارند مگر اتحاد با کارگران شهری بمنظور مبارزه مشترک. سال بسال تعداد دهقانان خانه خرابیکه بکلی از هستی ساقط شده و گرفتار گرسنگی گردیده اند در دهات بیشتر میشود و هنگامیکه پرولتاریای شهری بمبارزه قطعی تر و بهم فشرده تری علیه تزار و ملاکین برخیزد، میلیونها و میلیونها تن از این دهقانان بوی خواهند پیوست.

بورژوازی لیبرال یعنی ملاکان لیبرال، کارخانه داران، وکلای دادگستری، پروفسورها و غیره نیز در انقلاب شرکت کردند. آنها حزب «آزادی مردم» (دموکراتهای مشروطه طلب - کادتها) را تشکیل میدهند. آنها وعده های زیادی به مردم دادند و در جراید خود سر و صدای زیادی در خصوص آزادی راه انداختند. اکثریت نمایندگان دوما اول و دوم از آنها بودند. آنها وعده دادند «از راه مسالمت آمیز» تحصیل آزادی نمایند، آنها مبارزه انقلابی کارگران و دهقانان را تقبیح مینمودند. دهقانان و بسیاری از وکلای دهقانان («ترودویک ها») این وعده و وعیدها را باور میکردند و مطیع و منقاد بدنبال لیبرالها می رفتند و بدینطریق از مبارزه انقلابی پرولتاریا کناره گیری میکردند. این بزرگترین اشتباه دهقانان (و بسیاری از شهریها) در دوران انقلاب بود. لیبرالها با یک دست و آنهم خیلی خیلی بندرت بمبارزه در راه آزادی کمک میکردند ولی دست دیگر خود را همیشه بسوی تزار دراز میکردند و به او وعده میدادند قدرت ویرا حفظ و تقویت نمایند، دهقانان را با ملاکان آشتی دهند و کارگران «آشوبگر» را «آرام کنند».

وقتی انقلاب به مرحله مبارزه قطعی با تزار، یعنی قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ رسید، تمام لیبرالها رذیلانه به آزادی مردم خیانت کردند و از مبارزه روگردان شدند. حکومت مطلقه تزار از این خیانت لیبرالها به آزادی مردم و از جهل دهقانان، که در بسیاری موارد به لیبرالها ایمان داشتند، استفاده کرد و قیام کارگران را درهم شکست. و وقتی پرولتاریا در هم شکسته شد هیچ دوما، هیچیک از

شیرین زبانهای کادتها، هیچیک از وعد و وعیدهای آنان مانع این نشد که تزار تمام بقایای آزادی را محو کند و حکومت مطلقه و قدرت ملاکین فئودال را احیاء نماید.

لیبرالها فریب خوردند. دهقانان درس تلخ ولی مفیدی گرفتند. مادامکه توده های وسیع مردم به لیبرالها ایمان دارند، به امکان «صلح» با حکومت تزاری ایمان دارند و از مبارزه انقلابی کارگران کناره گیری میکنند، در کشور روس آزادی نخواهد بود. هنگامیکه توده پرولتاریای شهری بمبارزه برخیزد، لیبرالهای متزلزل و خیانت پیشه را کنار بزند، کارگران روستا و دهقانان ورشکست شده را بدنبال خود ببرد، آنگاه هیچ نیروئی در روی زمین قادر نخواهد بود از پیدایش آزادی در روسیه جلوگیری نماید.

و اما تضمین اینکه پرولتاریای روسیه به چنین مبارزه ای دست خواهد زد و مجدداً در رأس انقلاب قرار خواهد گرفت - تمامی اوضاع اقتصادی روسیه و تمام تجربه سالهای انقلاب است. پنجسال پیش پرولتاریا اولین ضربه را بر حکومت مطلقه تزار وارد ساخت. نخستین پرتو آزادی بر مردم روسیه تابیدن گرفت. اکنون مجدداً حکومت مطلقه تزار احیا گردیده است، مجدداً فئودالها فرمانروائی و حکومت میکنند، مجدداً در همه جا بر کارگران و دهقانان ظلم و ستم روا میدارند، همه جا را فعال مایشائی آسیائی مقامات حاکمه و تحقیر بیشرمانه مردم فراگرفته است. ولی درسهای تلخ بهدر نخواهد رفت. مردم روس دیگر آن مردم سال ۱۹۰۵ نیستند. پرولتاریا شیوه مبارزه را به آنها آموخته است و آنان را بسوی پیروزی رهنمون خواهد بود.

در تاریخ ۳۰ اکتبر (۱۲ نوامبر)

سال ۱۹۱۰ در شماره اول روزنامه

«رابوچایا گازتا» بچاپ رسید.

* زیرنویس ها

(۱*) رجوع شود به جلد هشتم کلیات، چاپ چهارم روسی ص - ۲۰۸-۲۰۹. ه. ت.

(۲*) رجوع شود به چاپ چهارم جلد هشتم کلیات ص - ۲۰۴-۲۰۹، ۲۱۸-۲۲۳ و ۲۸۶-۳۰۰

ه. ت.

(۳*) رجوع شود به جلد یازدهم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص - ۱۶۳-۱۶۶. ه. ت.

- (۴*) رجوع شود به جلد نهم کلیات، چاپ چهارم، ص ۱۵۹ ه. ت.
- (۵*) رجوع شود به جلد دهم کلیات، چاپ چهارم، ص ۸۶-۸۷ ه. ت.
- (۶*) رجوع شود به جلد دهم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۴۴۰ ه. ت.
- (۷*) خوتر (کلمه روسی) - نام املاک مجزا باضافه خانه و متعلقات ملاک. (مترجم).

* توضیحات

(۱۲۹) شورای مؤتلفه گروههای مجاهد از نمایندگان مجاهدین حزبی کمیته مسکو ح. ک. س. د. ر. و نمایندگان گروه سوسیال دموکراتهای مسکو و کمیته مسکو حزب اس ارها و گروههای مجاهد تحت عنوان «ولنایا رایوننایا»، «اونیورسیتتسکایا» «تیپوگرافسکایا» و «قفقاز سکایا» تشکیل میشد.

(۱۳۰) دوباسف - استاندار استان مسکو بود که در دسامبر سال ۱۹۰۵ قیام مسلحانه کارگران مسکو را سرکوب نمود.

(۱۳۱) لنین «مقدمه» ف. انگلس را در کتاب ک. مارکس موسوم به «مبارزه طبقاتی در فرانسه» در نظر دارد. سوسیال دموکراتهای آلمان این «مقدمه» را در سال ۱۸۹۵ هنگام انتشار آن تحریف کردند و سپس آنرا اینطور تعبیر کردند که، گویا قیام مسلحانه و مبارزه باریکادی در آن نفی میشود. متن کامل این «مقدمه» برای اولین بار در اتحاد شوروی از روی دستنویس انگلس منتشر گردید.

(۱۳۲) منظور، قیامی است که در ژوئیه سال ۱۹۰۶ در اسویابورگ و کرونشتات بوقوع پیوست.

(۱۳۳) رجوع شود به توضیح شماره ۱۰۷:

۱۰۷) - «کمیسیون بولیگین» - کمیسیون مزبور بفرمان تزار در فوریه سال ۱۹۰۵ تحت ریاست آ. گ. بولیگین وزیر کشور تشکیل شد. این کمیسیون طرحی در باره قانون مربوط به تأسیس دوما مشورتی دولتی و آئین نامه ای در باره انتخابات دوما تهیه نمود که با بیانیه تزار مورخه ۶ (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ انتشار یافت. بلشویکها دوما بولیگین را جدا تحریم کردند. حکومت موفق به تشکیل دوما نشد. طوفان انقلاب بسط دوما را برچید.

(۱۳۴) دومای ویته - نخستین دوما دولتی بود که در ۲۷ آوریل (۱۰ مه) سال ۱۹۰۶ بموجب آئین نامه تنظیم شده از طرف س. یو. ویته رئیس شورای وزیران تشکیل گردید. حکومت تزاری در ۸ (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۰۶ این دوما را منحل کرد.

(۱۳۵) در بارهٔ ترودویکها رجوع شود به کتاب حاضر ص ۳۴۱-۳۴۰:

﴿احزاب سیاسی در روسیه﴾

.... ترودویکها در دومای سوم فوق العاده ضعیفند ولی آنها نمایندهٔ توده

ها هستند. تزلزل ترودویکها بین کادتها و دموکراسی کارگری امریست ناگزیر که ناشی از موقعیت طبقاتی دهقانان خرده پاست و ضمناً دشواری مخصوصیکه در راه بهم پیوستن، متشکل نمودن و روشن ساختن افکار آنها وجود دارد موجب میشود که ترودویکها از لحاظ حزبی جنبهٔ بی نهایت نامشخص و بی شکلی داشته باشند. بهمین جهت است که ترودویکها با کمک «آنزویسم» سفیهانهٔ ناردنیکهای چپ - منظرهٔ اسف انگیز یک حزب منحل را بخود گرفته اند.

فرق ترودویکها با انحلال طلبان یا باصطلاح، تقریباً مارکسیستهای ما، اینست که اولیها از لحاظ ضعف خود انحلال طلبند و دومیها از لحاظ سوء نیت خود. وظیفهٔ دموکراسی کارگری اینست که به دموکراتهای ضعیف خرده بورژوا کمک کند و آنها را از زیر نفوذ لیبرالها خلاص نماید و اردوگاه دموکراسی را نه تنها برضد دست راستی ها بلکه برضد کادتهای ضد انقلابی نیز با فشردگی هر چه بیشتر متحد سازد.

در خصوص دموکراسی کارگری که در دومای سوم از خود فراکسیون داشت ما در اینجا فقط مختصری میتوانیم صحبت کنیم.

احزاب طبقهٔ کارگر همه جا در اروپا بدینطریق صورت حزب بخود گرفته اند که خود را از زیر نفوذ ایدئولوژی دموکراسی عمومی خلاص نموده و آموخته اند که چگونه باید مبارزهٔ کارگران مزدور برضد سرمایه را از مبارزه برضد فئودالیسم جدا کرد و ضمناً همانا بدینجهت به این عمل دست زده اند که مبارزه با فئودالیسم را تقویت نمایند و این مبارزه را از هرگونه هراس و تزلزلی مبرا سازند. در روسیه نیز دموکراسی کارگری خود را هم از لیبرالیسم و هم از دموکراسی بورژوازی (تمایلات ترودویکی) کاملاً جدا کرده و این عمل نفع عظیمی عائد دموکراسی بطور کلی نموده است.

جریان انحلال طلبی موجوده در دموکراسی کارگری نیز («ناشا زاریا» و «ژیویه دلو») از لحاظ ضعف با ترودویکها سهمیم است، بی شکلی را میستاید، بسوی موقعیت اپوزیسیون «قابل تحمل» گرایش دارد، از سلطهٔ کارگران گریزان است، در فعالیت خود به حرف زدن در بارهٔ تشکیلات «آشکار» (و ناسزاگوئی به تشکیلات مخفی) اکتفا میکند و سیاست کارگری لیبرال را موعظه مینماید. رابطهٔ این جریان با ازم پاشیدگی و انحطاط دورهٔ ضد انقلاب عیان است و جدا شدنش از

دموکراسی کارگری آشکار می گردد.

کارگران آگاه بدون اینکه در صدد انحلال چیزی باشند صفوف خود را برضد نفوذهای لیبرالی بهم فشرده بمثابة یک طبقه، متشکل میشوند و انواع مختلف اتحادهای حرفه ای و غیره را بسط و توسعه میدهند و ضمناً هم بعنوان نماینده کار مزدوری، برضد سرمایه مبارزه میکنند و هم بعنوان نمایندگان دموکراسی پیگیر، برضد تمام رژیم کهن در روسیه و برضد هرگونه گذشتی نسبت به آن بپا میخیزند.

برای تصویر گروهبندیهای حزبی سومین دومای دولتی آمار مربوطه آنرا، که از «تعرفه» رسمی دوما در سال ۱۹۱۲ اقتباس نموده ایم، در اینجا نقل میکنیم.

گروهبندیهای حزبی سومین دومای دولتی

ملاکان:

دست راستی ها	۴۶
ناسیونالیستها	۷۴
ناسیونالیستهای مستقل	۱۷
اکتیابریستهای دست راست	۱۱
اکتیابریستها	۱۲۰

جمع نمایندگان احزاب دولتی ۲۶۸

بورژوازی:

پروگرسیستها	۳۶
کادتها	۵۲
فراکسیون لهستانی ها	۱۱
گروه لهستانیها - لیتوانیها - بلوروسها	۷
گروه مسلمانان	۹

جمع لیبرالها ۱۱۵

دموکراسی بورژوازی:

گروه ترودویکها ۱۴

دموکراسی کارگری:

سوسیال دموکراتها ۱۳

جمع دموکراتها ۲۷

غیر حزبیها ۲۷

جمع کل ۴۳۷

در سومین دومای دولتی دو اکثریت وجود داشت: (۱) دست راستی ها و اکتیابریستها = ۲۶۸ نفر از کل ۴۳۷ نفر؛ (۲) اکتیابریستها و لیبرالها = ۲۳۵ = ۱۱۵ + ۱۲۰ از کل ۴۳۷ نفر. هر دو این اکثریت ها ضد انقلابی انقلابی هستند.

در تاریخ ۱۰ ماه مه سال ۱۹۱۲ در

شماره ۵ روزنامه «نفسکایا ازوزدا»

بامضاء و. ایلین بچاپ رسید.

کتاب، ص ۳۴۰-۳۴۱.

(۱۳۶) در باره باندهای سیاه و اکتیابریست ها رجوع شود به کتاب حاضر ص ۳۳۹:

تعداد اکتیابریستها در دومای سوم ۱۳۱ نفر است، البته با «اکتیابریستهای

دست راست». اکتیابریستها، که در سیاست فعلی هیچ فرق اساسی با دست راستی ها ندارند.

فرقشان بطور کلی با آنها اینست که این حزب بغیر از ملاک سرمایه دار بزرگ و تاجر کهنه

پرست و بورژوازی نیز خدمت مینماید، همان بورژوازی که بطوری از برانگیخته شدن کارگران و از

پی آنها دهقانان برای نیل به یک زندگی مستقل ترسید که بکلی از آنها روی برگرداند و بدفاع از

نظام کهن پرداخت. در روسیه سرمایه داران زیادی وجود دارند که طرز رفتارشان نسبت بکارگران ذره ای بهتر از رفتار ملاکین با سرفهای سابق نیست؛ کارگران و شاگردان برای آنها حکم همان نوکر و پیشخدمت را دارند هیچکس بهتر از احزاب دست راست، ناسیونالیستها و اکتیابریستها نمیتواند از این نظام کهن دفاع نماید. سرمایه دارانی هم وجود دارند که در کنگره های زمستوها و کنگره های شهری سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۵ خواستار «مشروطیت» بودند ولی برضد کارگران حاضرند کاملاً با مشروطیت سوم ژوئن بسازند.

حزب اکتیابریستها حزب عمده ضد انقلابی ملاکان و سرمایه داران است. این حزب، حزب رهبری کننده دومای سوم است: ۱۳۱ اکتیابریست با ۱۳۷ دست راستی و ناسیونالیست اکثریت وزینی را در دومای سوم تشکیل میدهند.

قانون انتخابات سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ برای ملاکان و سرمایه داران بزرگ اکثریت را تأمین کرد: در تمام جلسات انتخاباتی ایالات که نماینده به دوما میفرستند اکثریت از آن ملاکان و انتخاب کنندگانی است که جزو زمره اول شهر (یعنی سرمایه داران بزرگ) هستند. در ۲۸ جلسه ایالتی اکثریت حتی صرفاً با انتخاب کنندگان صاحب زمین است. تمام سیاست دولت سوم ژوئن، به کمک حزب اکتیابریست اجرا شده است، مسئولیت کلیه گناهان و جنایات دومای سوم بگردن آنهاست.

اکتیابریستها در برنامه خود در گفتار پشتیبان «مشروطیت» و حتی ... آزادی هستند! ولی در کردار این حزب از تمام اقداماتی که برضد کارگران (مثلاً لایحه قانونی بیمه، در اینمورد بارون تیسنهوزن رئیس کمیسیون مجلس دوما مأمور رسیدگی بموضوع کارگران را بخاطر بیاورید!)، برضد دهقانان، برضد محدود ساختن فعال مایشائی و بیدادگری بعمل آمده پشتیبانی نموده است. اکتیابریستها هم مثل ناسیونالیستها یک حزب دولتی هستند. این کیفیت از اینکه اکتیابریستها گاه بگاه - و بخصوص پیش از انتخابات! - نطقهای «مخالف دولت» ایراد مینمایند تغییری نمی کند. در هر جا پارلمان وجود دارد دیرزمانیست این اپوزیسیون بازی احزاب بورژوازی مشاهده شده و دائماً هم مشاهده میشود، این بازی برای آنها هیچگونه ضرری در بر ندارد زیرا هیچ دولتی آنها را جدی نمیگیرد و گاهی هم انجام آن در مقابل انتخاب کننده ای که باید با نطقهای اپوزیسیون مآبانه «دلش را بدست آورد» خالی از فایده نیست.

ولی حزبی که در اپوزیسیون بازی، متخصص و زبردست است، حزب عمده اپوزیسیون دومای سوم یعنی حزب کادتها، «دموکراتها»ی مشروطه طلب، - حزب «آزادی مردم» است.

همان عنوان این حزب یک نوع بازی است زیرا در حقیقت این بهیچوجه حزب دموکرات نیست،

مطلقاً حزب مردم نیست، حزب آزادی نیست بلکه حزب نیمه آزادی و شاید هم ربع آزادی است. در حقیقت امر این حزب حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب است که از جنبش بمراتب بیشتر می ترسد تا از ارتجاع.

دموکرات کسی است که به مردم ایمان دارد، بجنبش توده ها ایمان دارد و با اینکه اغلب در مورد اهمیتی که این جنبش در قالب رژیم سرمایه داری دارد دارای نظریه اشتباه آمیز است (مثل دموکراتهای بورژوا و ترودویکها) باز با تمام وسائل به آن کمک میکند. دموکرات با صداقت بیشتری برای قطع علاقه با کلیه نظم و نسق قرون وسطائی میکوشد.❖

(۱۳۷) در باره استولپین – رجوع شود به کتاب حاضر ص ۳۱۳-۳۱۰:

❖ استولپین و انقلاب:

قتل استولپین سردرژخیم، مقارن با زمانی است که وجود یک سلسله علائم و قرائن پایان دوران اول تاریخ ضدانقلاب روس را خبر میدهد. بدین سبب حادثه اول سپتامبر که بخودی خود یک حادثه بسیار کم اهمیتی است، مجدداً یک سلسله حائز درجه اول اهمیت، یعنی مضمون و اهمیت ضدانقلاب کشور ما را، در دستور روز میگذارد. در بین گروه مرتجعین هم آوازی که نوکر صفتانه از استولپین مدیحه سرائی مینمایند و یا در تاریخ دسایس باند سیاه که بر روسیه فرمانروائی میکند بکاوش مشغولند، – در بین گروه لیبرالهای هم آوازی که در مورد تیراندازی «وحشیانه و مجنونانه»، سرتکان میدهند (البته سوسیال دموکراتهای مجله «دلو ژیزنی») که عبارت پیش پاافتاده توی گیمه را استعمال کرده اند نیز جزء لیبرالها هستند). نغمه های جداگانه ای شنیده میشود که دارای مضمون واقعاً اصولی و جدی است. سعی میشود «دوره استولپینی» تاریخ روس همچون یک کل واحد وانمود گردد.

استولپین قریب ۵ سال از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ رئیس دولت ضد انقلاب بود. این دوره واقعاً هم دارای خصوصیت ویژه خود و مشحون از حوادث آموزنده است. آنرا میتوان از لحاظ جنبه خارجی بمشابه دوره تدارک و اجرای کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ توصیف نمود. درست در سال ۱۹۰۶ هنگامیکه، استولپین به سمت وزیر کشور در برابر دومای اول سخن گفت، تدارک این کودتا که اکنون دیگر تمام میوه های خود را در کلیه شئون زندگی اجتماعی ما نشان داده آغاز گردید. حال سؤال میشود که آیا سران این کودتا بکدامیک از نیروهای اجتماعی متکی بودند و یا چه نیروهایی آنان را هدایت مینمودند؟ – مضمون اجتماعی و اقتصادی دوره «سوم ژوئن» چه بود؟ –

«سیر ترقی» شخصی استولیپین مدرکی عبرت انگیز و تصویری جالب توجه در مورد این سؤال بدست میدهد.

این ملاک و سلسله جنیان اعیان و اشراف در سال ۱۹۰۲ در زمان وزارت پله وه به استانداری منصوب میشود و بوسیله سرکوب سبعانه دهقانان و زجر و شکنجه آنان (در استان ساراتف) خود را در نزد تزار و مقرب الخاقانهای مرتجع افراطی وی «مشهور میکند»....✱.